

## بررسی و نقد روش ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه

دکتر محمد کاظم رحمان ستایش / محسن رفعت

استادیار دانشگاه قم / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

### چکیده

یکی از شرح‌های نهج‌البلاغه، «شرح نهج‌البلاغه» ابن ابی‌الحدید معتزلی است. مؤلفه‌هایی که شارح، در جهت تفسیر و شرح کلام امام بهره‌جسته در خور توجه است، اما با وجود این، وی همچون دیگر شارحان نهج‌البلاغه از آسیب‌هایی در برخورد با کلام امیرمؤمنان علیه السلام مصون نبوده؛ از همین رو، نقدهایی جدی به شرح وی وارد است. تأثیرپذیری کلامی و برخوردهای فرقه‌گرایانه را می‌توان مهم‌ترین نقد وارد به او برشمرد؛ مسئله‌ای که از تعصب اعتقادی و عناد با مذهب شیعه سرچشمه می‌گیرد. توجیهات و تأویلات ناصواب، قیاس و مغالطات ناصحیح، عدم توجه به روایات شیعی در مناقشات کلامی، ابطال اعتقاد شیعه توسط کلام امام، از جمله ابزارهایی است که وی در شرح عنادگونه در جهت برخورد شخصی و فرقه‌گرایانه مذهبی خویش به کار گرفته است. این پژوهش بر این اساس، به چنین آسیب‌هایی در حوزه فقه الحدیثی شارح روی کرده، و پس از بیان نقادانه‌های شارحان برجسته نهج‌البلاغه در حوزه‌های متعدد به ابن ابی‌الحدید، آنها را نقل و تجزیه و تحلیل نموده است.

**کلیدواژه‌ها:** شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، فقه الحدیث، آسیب‌شناسی، کلام امیر مؤمنان علیه السلام، برخوردهای فرقه‌گرایانه.

## مقدمه و طرح بحث

نهج‌البلاغه از جمله کتبی به شمار می‌رود که از همان عصر تألیف، توجه به ضرورت شرح آن، در میان بزرگان و عالمان ایجاد شد. از همین روی، نهج‌البلاغه بیشترین شرح را به خود اختصاص داده است.<sup>۱</sup> یکی از این شروح، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی است که هم از مهم‌ترین شروح نهج‌البلاغه به شمار می‌رود و هم به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی مطرح است. مؤلف در لابه‌لای شرح سخنان امام به مناسبت‌های گوناگون، وقایع و روایاتی تاریخی را نقل کرده است که امروزه در برخی موارد تنها منبع مورد استشهاد است، چنان‌که دکتر صفا خلوصی در مجله «المعلم الجدید» با عنوان «الکنوز الدفینه فی شرح ابن ابی‌الحدید لنهج‌البلاغه» درباره اهمیت این کتاب در حفظ آثار عربی - اسلامی به ویژه تاریخ می‌گوید: «بسیاری از کتاب‌هایی که امروز در شمار میراث مفقود عربی به شمار می‌رود، هنوز عناوین و بخش‌هایی از آن در این کتاب حفظ شده است. شرح ابن ابی‌الحدید بخش‌هایی از کتاب‌هایی را دربر دارد که اثری از آن نمانده است و از این جنبه بیشتر به موزه آثار و نسخ خطی قدیم شباهت دارد» (حسینی خطیب، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵). ضمن اینکه ما شرح این عالم مدائنی را دارای نقش بزرگ و ویژه‌ای در تصحیح و تحقیق کتاب‌های تاریخی می‌یابیم، و نیز جزو منابع مهم و موثق تاریخی نزد بسیاری از تاریخ‌پژوهان به شمار است. جعفر مرتضی‌عاملی یکی از این تاریخ‌پژوهان است که شرح نهج معتزلی را در عداد نخستین و شاید یکی از مهم‌ترین منابع وی در تحقیقاتش می‌توان دید (برای نمونه، نک: مرتضی‌عاملی، سرتاسر کتاب «دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام»).

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه شرح نهج، ر.ک به: منزوی (آقابزرگ طهرانی)، [بی‌تا]، ج ۱۴،

ص ۱۱۳-۱۱۶ / حسینی خطیب، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۷۳ / جمعه‌عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۵-۱۰۶ /

دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲، ص ۴۳۲-۴۴۸.

از جمله ویژگی‌های شرح تاریخی شارح بر نهج می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:  
۱. فراوانی منابع و مصادر دست اول که بسیاری از آنها، بهترین‌ها در موضوع خود هستند و البته برخلاف معمول و معهود نزد قدما که چندان به ارجاع اهمیت نمی‌دادند، یکی از برجسته‌ترین کتاب‌هایی است که به این امر اهمیت داده و در جای‌جای آن در موضوعات گوناگون از منابع و مستندات تاریخی خود از کتاب و یا شخصیت‌ها و مشایخ یاد کرده است.

۲. نقل وقایع، رخدادها و روایات تاریخی با اسناد مندرج در کتب و یا آنچه از استادان خود شنیده است. این کار وی، یعنی اسنادورزی در نقل مطالب در کنار ذکر منبع، بر قوام و استواری نقل‌ها افزوده است و چنان‌که در موارد متعدد می‌بینیم، نشان‌دهندهٔ اصرار وی بر رعایت امانت در نقل روایات است؛ خواه تاریخی باشد و خواه روایی. از سویی، پژوهشگران و محققان دوره‌های پس از وی را در بازشناخت و تمییز سره از ناسره یاری می‌کند.

۳. اجتهاد و نقد ضمن نقل‌ها. وی در کنار نقل مطالب تاریخی، به نقد آن نیز می‌پردازد؛ چنان‌که در سایر موضوعات نیز نقد‌گرایی شارح ستودنی است، هرچند در همهٔ موارد مصیب نبوده است.

۴. عدم تعصب در نقل از شخص یا مذهب معین. وی بدون توجه چندان به مذهب مورخان و راویان، از آنها نقل می‌کند، ولی در مواردی که در پذیرش آن مطلب نیز در نظر وی بی‌تأثیر نبوده است به مذهب ایشان اشاره دارد؛ مثل مواردی که روایتی مورد طعن یکی از طرفین است و وی از مذهب طرف مخالف بر ضد او سخنی را نقل می‌کند؛ مانند خطبهٔ شقشقیه (یوسفی غروی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۰۶).

۵. نقل گونه‌های مختلف یک روایت تاریخی.

۶. نیازمند بودن برخی روایات تاریخی به آسیب‌شناسی و نقد منصفانه به منظور پالودن این اثر بزرگ از برخی کزی‌ها.

۷. استفاده از روایاتی ویژه در شرح. شرح نهج، تنها منبعی است که این‌گونه روایات را نقل کرده است. یادکرد اسامی منابع، محققان را در تجمیع و تکمیل یک منبع یاری می‌کند. نیز شرح ابن ابی‌الحدید در گردآوری کتاب‌هایی همچون الغارات ابن هلال ثقفی و وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری، یکی از مهم‌ترین منابع تطبیق با نسخه‌ی امروزین این نوع کتاب‌هاست. و ویژگی‌های دیگری از این دست.<sup>۱</sup>

اما در مورد مؤلف این اثر عظیم باید گفت: ابن ابی‌الحدید در آغازین روزهای ذی‌الحجه سال ۵۸۶ هجری در شهر مدائن در خانواده‌ای اهل علم و دانش دیده به جهان گشود و در همان جا رشد کرد و بالید (ابن خلکان، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۳۹۲/ کتبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۴۶). پس از کسب علوم کلامی و اصولی، در عنفوان جوانی به بغداد رفت و پس از بازکردن جایگاهی ویژه، در نزد ابن علقمی، وزیر دولت عباسی، مناصبی از سوی وی اختیار کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۳، ص ۱۹۹-۲۰۰). ابن ابی‌الحدید صاحب تصانیف متعددی است؛ از تألیف و شرح گرفته تا نقد و تعریض. مهم‌ترین برترین و سودمندترین آنها، شرح نهج‌البلاغه اوست. در پی حمله هولاکو به بغداد به سال ۶۵۵ق محکوم به اعدام شد (کتبی، پیشین)، ولی به شفاعت ابن العلقمی وزیر، و میانجی‌گری خواجه نصیرالدین طوسی از مرگ رهید، اما چندی از این بخت نگذشت که به سال ۶۵۶ق در بغداد درگذشت (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۳، ص ۲۰۰/ آصف فکرت، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۰۱). ترجمه‌نگاران از محل دفن وی هیچ سخنی به میان نیاورده‌اند. وی مذاهب و نحله‌های کلامی را در زادگاه خود فراگرفت، و در آن میان، به مذهب اعتزال گروید، و شرحش نیز بر این امر دلالت دارد که وی معتزلی معتدلی بود، گرچه در روزگار حضورش در مدائن گرایشی به شیعه در او دیده می‌شود. او در

۱. برای مطالعه نمونه‌های این ویژگی‌ها ر.ک: پایان‌نامه کارشناسی ارشد محسن رفعت، دفاع شده در دانشگاه تهران (پردیس قم) با عنوان «بررسی روش فقه‌الحدیثی ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه»، فصل اول.

شرح نهج‌البلاغه‌اش به اعتزال خود تصریح دارد، چنان‌که در سرتاسر شرح، مواضع کلامی شیعه را به باد انتقاد می‌گیرد. حتی سیدعبدالزهره حسینی خطیب او را از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان شیعه برشمرده و سخن علامه مرحوم کاشف‌الغطا را چنین نقل می‌کند: «نعم المؤلف، لولا عناد المؤلف» و سپس چنین نتیجه می‌گیرد: «در عبارت این دانشمند و محقق آگاه نیک بنگر تا دریابی آن کسانی که ابن ابی‌الحدید را به شیعه نسبت می‌دهند بر کرانه بزرگی از خطا راه می‌پیمایند» (حسینی خطیب، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۲۳۶). و گفته شده: او در اصول، معتزلی بود و در فروع، شافعی. نیز گفته‌اند: وی مذهبی میان تشیع و تسنن داشت (آصف فکرت، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۰۰). اعتزال او سبب شده در شرح نهج نیز تأثیر پذیرد و در سرتاسر شرح خویش، کلام امام را به نفع مذهب خود شرح و تفسیر کند. گرچه شرح نهج‌البلاغه او یکی از شروح برتر به شمار می‌رود، و از جمله شروح سنی بر نهج قلمداد می‌شود، بدان حد که در میان شیعیان اهمیت قابل توجهی یافته؛ با وجود این، بررسی کاستی‌ها و آسیب‌هایی که به فهم حدیث وی وارد است ضروری می‌نماید. یکی از آسیب‌های وارده بر فقه الحدیث شارح معتزلی، برخورد‌های شخصی و فرقه‌گرایانه با کلام امام و تطبیق کلام با اعتقاد اعتزالی است. نیز تحمیل نظرهای اعتقادی خود و دخالت‌دادن آن در شرح عبارات، از جمله موارد مهمی است که توجه به آن ضروری است. وی در بسیاری از موارد در شرح خویش نظرهای شیعه را وارد ندانسته، شرح بر طبق نظر شیعه را نه تنها صحیح نمی‌داند، بلکه مخالف با نص صریح سخن امام قلمداد می‌کند. بررسی نظرهای شارحان پس از شارح معتزلی و دیدگاه ایشان نسبت به نظرات فقه الحدیثی او، یکی از مواردی است که پرداختن به آن مهم و ضروری می‌نماید؛ گرچه در ادامه مباحث در دفاع از فقه الحدیث ابن ابی‌الحدید سخنانی متذکر شده‌ایم. افزون بر این مطالب، چنان‌که در ویژگی‌های شرح تاریخی ابن ابی‌الحدید سخن رانندیم، با اینکه اجتهاد و نقد شارح در ضمن نقل‌های تاریخی

ستودنی است، اما وی در برخی نقل‌های تاریخی - کلامی، دچار گونه‌گونی اقوال شده که بدان نیز پرداخته خواهد شد. این مقال، شناخت و بررسی آسیب‌هایی است که از منظر فقه حدیثی، می‌توان به ابن ابی‌الحدید وارد نمود، از این‌رو، پس از بررسی نقادی شارحان نهج‌البلاغه به ابن ابی‌الحدید، و ارائه مطالبی در دفاع از روش فقه حدیثی وی، به کندوکاو و نقادی نسبت به روش فهم حدیثی مؤلف خواهد پرداخت و برخی لغزشگاه‌های شارح را گوشزد خواهد کرد.

### ۱. نقادی دیگر شارحان نهج‌البلاغه به ابن ابی‌الحدید

شرح ابن ابی‌الحدید را باید منشأ اثر و مبدأ اساسی برای دیگر شروح نهج که تا به امروز به عرصه علمی قدم نهاده‌اند، دانست. نمی‌توان ادعا کرد که شروح مزبور، از این شرح بی‌نیاز هستند. مطالب و نکات دقیق از جمله ویژگی‌های شرح ابن ابی‌الحدید است که ذیل شرح کلام امام علی علیه السلام خودنمایی می‌نماید. با این همه، گاهی کاستی‌هایی از سوی مؤلف به چشم می‌خورد که سبب شده سخن شیوا و پرمغز حضرت امیر علیه السلام، از معنای اصیل خود فروافتاده و با درک ناصحیحی از آن، راه به سوی بیراهه کج کند. برخی از این فهم‌های خطا از سوی شارح را دیگر شارحان متأخر نهج متذکر شده‌اند. این نقادی‌ها به ابن ابی‌الحدید، نه تنها از شأن و منزلت شارح و کتاب وی نکاسته، بلکه سبب پاک‌سازی، بهترفهمی و پالایش فهم کلام امام از هر آلاشی گردیده است.

نقادی دو شارح بزرگ نهج‌البلاغه، میرزا حبیب‌الله خویی در *منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه*<sup>۱</sup> و علامه محمدتقی شوشتری در *بهج الصباغة فی شرح نهج‌البلاغه*

۱. برای مطالعه در زمینه معرفی و روش‌شناسی شرح *منهاج البراعة* ر.ک: رفعت، محسن؛ روش‌شناسی شرح منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، تأییدیه مجله علوم حدیث، در دست چاپ.

نسبت به ابن ابی‌الحدید از مهم‌ترین موارد قابل ذکر است. می‌توان گفت: بیشترین نقد شرح نهج‌البلاغه از سوی ایشان مطرح شده است. این شارحان، که مانند ابن ابی‌الحدید در آثار خود همواره به نقد دیگران پرداخته‌اند، در شرح بر نهج، تیر تیز کمان نقد خود را به سمت ابن ابی‌الحدید نقاد نشانه گرفته‌اند. در ادامه، به نقدهای ایشان و نیز دیگر شراح پرداخته خواهد شد.

### ۱-۱. منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه

میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی نگارنده *منهاج البراعة* در بیان انگیزه خود از تألیف *منهاج*، به شرح ابن ابی‌الحدید خرده گرفته، آن را جسدی بدون روح معرفی می‌کند که تنها در بردارنده الفاظ غریب و قصص و حکایات و دیگر اطلاعات بدون فایده است (خویی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۵-۶). نیز - چنان‌که در مقدمه متذکر شده - آنجا که ابن ابی‌الحدید و دیگران به دلیل سوء مذهب و برخوردهای متعصبانه، پا را فراتر گذاشته‌اند، در مقام نقد به نقادی اقوال آنان پرداخته است (همان، ج ۱، ص ۸). گفتنی است بیشتر نقدهای صاحب *منهاج البراعة*، همان‌گونه که خود تصریح می‌کند، مربوط به اختلافات کلامی است، هرچند در برخی موارد نقدهای اعرابی هم به شرح نهج وارد می‌سازد؛ از جمله موضعی که وی در خصوص جمله «ولایستوحش لفقده» (رضی، ۱۴۱۷ق، خطبه ۱، ص ۴۰) می‌گیرد. وی این کلام امام را استینافیه می‌داند و به گفتار شارح مدائنی چنین خدشه می‌کند: «و لا یستوحش لفقده»، همان‌گونه که قطب راوندی متذکر شده، جمله استینافیه است، و ایراد شارح معتزلی بر او... جداً فاسد است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۳۴۳ و نیز در این باره ر.ک به: ج ۵، ص ۳۹۳؛ ج ۱۰، ص ۱۳۸؛ ج ۲۰، ص ۳۰۰ و...).

بی‌شک، شرحی که یک شیعی بر نهج بنویسد با شرح فردی که بر اعتقاد اعتزال است، در موارد اعتقادی - کلامی به تناقض برخورد خواهد خورد، آنچنان‌که جمع میان آنها

ممکن نخواهد بود. شرح منهاج و شرح ابن ابی‌الحدید از همین قسم است. نقدهای کلامی و تاریخی میرزا حبیب خویی بر ابن ابی‌الحدید بیشترین نقدی است که وی بر او روا داشته، تا جایی که در موضعی شارح مدائنی را به ناآگاهی از تاریخ متهم کرده، می‌گوید: «و العجب أن السَّارح المعتزلی رواها أيضا فی شرح الکلام السَّابع و الستین من کتاب الغارات کما روینا منه لکنه أسقط صدرها اختصارا أو اقتصارا فلعله نسی ما قدّمه فجعل التَّاریخ» (همان، ج ۱۴، ص ۱۷۸). و یا در جایی دیگر با استناد به بی‌شمار نصوص متواتر، که ابن ابی‌الحدید خود به تواتر آنها اعتراف نموده، به شارح معتزلی این‌گونه خرده می‌گیرد که چرا با وجود این همه شواهد، باز کلمات و شکواییه امام در مورد غضب خلافت را بدون ذکر هیچ دلیلی از معنای ظاهر خود منصرف ساخته است. وی در ادامه می‌نویسد: «بسی جای شگفتی است که شارح یک‌بار حمل کلام بر ظاهر آن را مستلزم تکفیر و تفسیق سرشناسان صحابه تعلیل می‌کند و مرتبه دیگر، با نقل اقوال مختلف سعی در ابطال ظن حاصله می‌کند. کاش می‌دانستم کدام گفتار سبب خروج از آن ظواهر می‌شود...» (همان، ج ۱۰، ص ۱۴۱-۱۴۲).

وی در مورد کیفیت دفن پیامبر ﷺ پس از نقل قول طبری می‌گوید: «شارح معتزلی پس از نقل این خبر از طبری می‌نویسد: "می‌گویم: به راستی جای شگفتی است از آنان که چگونه در آن ساعت نرسیدند: ای پیامبر، پس از تو چه کسی عهده‌دار امور حکومت ماست، که ولایت امر مهم‌تر از سؤال درباره دفن و چگونگی نماز گزاردن بر رسول خداوند است و من نمی‌دانم در این مورد چه بگویم!" من می‌گویم و من می‌دانم در این مقال بنا بر حق چه بگویم، در حالی که از وسوسه‌های نفسانی و شیطانی به خدا پناه برده و به دور از تعصبی که روش عوام و خوی سرسخت‌ترین دشمنان در طریق حق است می‌گویم...» (همان، ج ۱۵، ص ۸۱ برای مطالعه



نمونه‌های بیشتر رک به: ج ۳، صص ۱۰۰ و ۳۱۴؛ ج ۸، ص ۱۷۷؛ ج ۸، ص ۲۵۱؛ ج ۱۲، ص ۱۳۵؛ ج ۲۰، صص ۱۰۵ و ۳۵۹؛ ج ۲۱، ص ۲۲۴ و...).

در جایی دیگر، به دلیل اعتقاد شارح که نصوص غدیر و دیگر احادیث متواتره را دلیل بر خلافت بلافصل نمی‌داند، می‌گوید: «ای کاش شارح معتزلی تمام این مطالب را از اصل و ریشه انکار می‌کرد تا خود را از این تکلفات فاسد و تأویلات ناصواب راحت می‌ساخت؛ تأویلاتی که تنها برای پرده‌پوشی از اعمال ننگین آن سه نفر صورت می‌دهد...» (همان، ج ۲، ص ۳۴۷).

هرچند نقدهایی که صاحب **منهاج** بر ابن ابی‌الحدید رواداشته به لحاظ علمی و عقیدتی مناسب و درخور توجه است، اما گاه نقدهای ایشان از حد خود فراتر رفته و بی‌جهت، حتی احتمالات شارح معتزلی را به نقد گرفته است؛ همچون جایی که می‌گوید: «مراد امام از این گفتار (أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ) همان شیطان حقیقی است نه معاویه، همان‌طور که شارح معتزلی گمان کرده و منظور از "حزب" همان طلحه و زبیر و پیروان آنهاست» (همان، ج ۳، ص ۱۶۲)، غافل از اینکه ابن ابی‌الحدید صرفاً این معنا را در حد احتمال بیان داشته و می‌داند. وی کلام امام را بر دو احتمال تصور داشته و می‌گوید: «امکان این هست که شیطان را در این عبارت شیطان حقیقی دانست و محتمل نیز هست که آن را معاویه پنداشت، بنابراین، چنانچه آن را معاویه تلقی کنیم، این عبارت (قد جمع حزبه و استجلب خيله و رجله) کلامی است که بر حقیقت خود جاری می‌شود...» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۲۳۹). بنابراین، نمی‌توان گفت تمام نقادی‌های این شارح به ابن ابی‌الحدید صحیح است و چه بسا اشتباه از جانب خود ایشان باشد که راه تشخیص و تمییز آن تطبیق سخن ناقد با کلام اصلی شارح است.

## ۲-۱. بیج الصباغة فی شرح نهج البلاغه

از دیگر شارحان نهج، نقاد بزرگ و عالم معاصر علامه محمد تقی شوشتری است که شرح خود را بر پایه شرح موضوعی قرار داده و در این میان، به شرح نهج ابن ابی‌الحدید نیز نظر داشته است و در مواردی به نقد مطالب مختلف آن پرداخته. وی در مقدمه شرح خود در مورد شرح نهج البلاغه می‌گوید: «و إن ادّعی أنه تاریخی أدبی إلا أن فيه معایب» و در ادامه، افراط وی در تاریخ و ادب را خرده گرفته، می‌نویسد: «در برخی موارد در نقل تاریخ زیاده‌گویی می‌کند، چنان‌که این امکان را فراهم کرده که تاریخی مستقل از بحث، ایجاد می‌کند. لازم بود که به فراخور و به تناسب عنوان، بحث‌ها را کوتاه‌تر نقل می‌کرد. در بعضی موارد نیز هیچ مطلبی بیان نمی‌کند، همان‌طور که در بحث‌های ادبی گاه افراط و گاه تفریط را پیشه خود می‌سازد. لذا مطالبی بیان می‌کند که شاید هیچ ارتباطی به بحث ندارد، همان‌گونه که در شرح این کلام از امام در خبردهی از خوارج می‌توانی بیابی؛ آنجا که امام می‌فرماید: "کَلَّا و اللّٰه انّهم نطف فی أصلاب الرجال و قرارات النساء" (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴).

ایشان غفلت‌های بی‌شماری را به ابن ابی‌الحدید نسبت می‌دهد و نمونه‌هایی برای آن ذکر کرده، می‌نویسد: «و قد یغفل عن شیء فی محلّه و یذکره فی غیره، کما تراه فی أوّل فصل الجمل فی قوله علیه‌السلام: "ربّ عالم قد قتله جهله، و علمه معه لا ینفعه" علاوه بر غفلت، او را با ذکر شواهدی متهم به اوهام فراوان کرده و سپس می‌گوید: «له تفسیرات باطله کما ستقف علیها فی المطاوی کراراً، و هو و إن نقل فی شرحه أشياء حسنة و ذکر فيه أموراً مهمة، إلا أنه لم یراع المناسبة فی الغالب» (همان، ص ۲۵). گفتنی است این گفتارها درباره شرح ابن ابی‌الحدید در حالی است که این شارحان در موارد بی‌شماری از وی بهره جسته‌اند؛ چنان‌که علامه شوشتری در

بسیاری از موارد شرح اعتبار نسخ، معنی لغات و شرح او را پذیرفته و آن را قول صواب دانسته است.

نقدهای علامه در زمینه لغت، اعراب و شرح کلمات است. برای مثال، درباره لفظ «غیراً» در شرح این جمله از امام در خطبه ۱۷۴ بنا بر نسخه ابن ابی‌الحدید که فرموده: «وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِرُونَهُ غَيْرًا»<sup>۱</sup> اشتباه شارح را چنین متذکر می‌شود: «ابن ابی‌الحدید گمان کرده که "غیراً" از "غیر" است اما در آن به خطا رفته، از همین روی به تبع در بیان مقصود نیز تفسیر صحیحی ارائه نکرده است. وی می‌گوید: معنای عبارت امام این است که در نزد ما برای هر که امور را منکر شود، تغییری هست؛ اموری که انکار و تغییر آن لازم می‌آید. به عبارتی، امام می‌گوید: من مانند عثمان نیستم که بر انجام آنچه خود نهی می‌کنم اصرار ورزم، بلکه هر آنچه که مسلمانان منکر شوند یا آن را از روی جهل شناسند تغییر می‌دهم و زمان و شرع اقتضای تغییر را دارد» (همان، ج ۴، ص ۵۶۸/ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۹، ص ۳۳۱). وی در ادامه با ارائه تحلیل‌های تاریخی به بررسی این معنا پرداخته است (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۶۸. برای مطالعه بیشتر در زمینه نقد لغوی رک به: ج ۱، ص ۱۶۳؛ ج ۵، ص ۲۲۹؛ ج ۶، ص ۲۰۱ و ۵۰۶؛ ج ۹، ص ۵۴۰-۵۴۱ و...).

در شرح خطبه ۹۹ بنا بر نسخه ابن ابی‌الحدید (وَ خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ)، ابتدا دو نقل از ابن میثم و ابن ابی‌الحدید آورده، و سپس هر دو را رد می‌نماید. وی مستند خود را ابتدا از خود خطبه بیان کرده، و سیاق و معنای آن را دلیل دانسته است. در ادامه، به خطبه دیگری که به این ادعا تصریح کرده استناد می‌کند. ابن میثم منظور

---

۱. «و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب میارید. چه، بُوَد که ما را در آنچه ناخوش می‌دارید رای دیگری بُوَد - اگر آنچه خواهید با کتاب و سنت برابر بود -» ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، خطبه ۱۷۳، ص ۱۷۹.

امام را «کتاب و سنت» می‌داند و ابن ابی‌الحدید «کتاب و عترت» معرفی می‌کند و علامه، هرچند به صورت اجمالی، هر دو را صحیح می‌داند؛ طبق نظر خود مقصود امام علیه السلام را فقط «کتاب» دانسته و دلیل خود را ادامه جمله می‌داند که وصف این پرچم [رایه] را می‌نماید: «دلیلها مکیت الکلام...» وی قرآن را راهنمای عترت می‌داند که امام در این کلام به آن تصریح نموده: «و خلف فیکم ما خلف الانبیاء فی أممها... کتاب ربکم فیکم» و بر همین اساس، به نتیجه‌ای دقیق‌تر از بقیه دست می‌یابد (همان، ج ۳، ص ۴۴۶).

در شرح خطبه ۱۲۶ طبق نسخه ابن ابی‌الحدید، آنجا که امام فرموده‌اند: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ» علامه شوشتری ابتدا نظریه شگفت ابن ابی‌الحدید در برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه اول و سپس برتری خلیفه دوم در این‌گونه امور را مطرح و نقد کرده و سپس با استدلال‌های روایی و تاریخی به اثبات نظر خود پرداخته است. وی تبیین می‌کند که به هیچ وجه نه روایات و نه تاریخ این تساوی و برابری را قایل نیستند، و این ادعای واهی، خیالی بیش نیست و امکان ندارد. ایشان در ادامه برای تأکید بیشتر و اثبات محکم‌تر استدلال خود رفتارهای خلاف سنت قطعی دو خلیفه را بر شمرده و به شدت محکوم نموده است (همان، ج ۶، ص ۴۹۵. برای مطالعه بیشتر در زمینه نقد کلامی، ر.ک: ج ۲، ص ۵۱۹؛ ج ۴، ص ۴۵۹ و ص ۵۶۸-۵۶۹؛ ج ۵، ص ۱۰۹؛ ج ۶، ص ۳۴۴).

## ۲. ارزیابی نقدها و دفاع از ابن ابی‌الحدید

چنان‌که گذشت، نقادان در وهله اول بیشتر نقد خود را نسبت به استطرادات و افراط در ذکر تاریخ و ادب و ... - که نقدهای کلی است - ابراز داشته‌اند که البته نمود غالب آن در نقل‌های تاریخی است. افرادی همچون میرزاحبیب خویی و علامه شوشتری - همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد - شرح ابن ابی‌الحدید را افراط در تاریخ و

ادب دانسته‌اند (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴/خویی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵-۶). دکتر جعفری درباره شرح شارح معتزلی چنین می‌گوید: «اما [شارح] گاه در آوردن برخی اطلاعات تاریخی و سیره اشخاص چنان زیاده‌روی کرده که از نوع اطناب ممل به حساب می‌آید؛ از جمله، تفصیل او در سیره و اخبار عمر بن الخطاب که در ذیل کلام ۲۲۸ (لله بلاد فلان) به مناسبت رثای عمر از قول امیرالمؤمنین علیه السلام یا دختر ابی‌حشمه آورده. وی سپس همه جلد دوازدهم شرح را - که ۲۸۹ صفحه است - به این موضوع اختصاص داده است. توضیح آنکه ۱۹۴ صفحه آن در کلام عمر و سیره و اخلاق اوست، و بقیه در پاسخ به طعن‌ها و ایراد و انتقادهایی است که به عمر وارد کرده‌اند، به طوری که شرح ابن ابی‌الحدید را اگر از این سه موضوع کلام و ادبیات و تاریخ خالی کنند، دیگر چیز قابل ذکری در آن نمی‌ماند» (جعفری، [بی‌تا]، ص ۴۷).

در پاسخ به این نقد باید گفت: اگرچه افراطی‌گری ابن ابی‌الحدید در برخی موارد غیر قابل انکار است، اما هدف ابن ابی‌الحدید نیز همین بوده و جز این نه. توجیه مطلب این است که ابن ابی‌الحدید در اصول افراط نکرده، بلکه مبدع بوده؛ چراکه - برای مثال - اگر استطرادگویی او در واژگان اشکال شود باید گفت: وی به تک تک واژه‌های کلام امام نظر داشته و طبق آنها شرح خود را سامان داده، به علاوه که گاه ممکن است واژه‌ای در بادی نظر نیاز به شرح نداشته باشد، اما با تاریخی‌نگری دقیق و ظریف شارح و همچنین فحص کامل در منابع مربوط یا اجتهاد وی، درمی‌یابیم که شرح کلام بیش از آنچه که به نظر می‌رسد نیاز به توضیح دارد. اما در مورد مفرط بودن وی در نقل نیز باید گفت که وی تنها در فروع افراط کرده است. شارح به اقتضای کلام امام به ذکر مباحثی تاریخی، کلامی، لغوی و ... می‌پردازد که می‌توان گفت عیناً شرح واژه به واژه عبارات امام است؛ اگرچه در ظاهر امر چنین برمی‌آید که هیچ کلامی از کلام امام در آن نیست، اما این شیوه ابداعی ابن ابی‌الحدید است که با مقدمه‌چینی و فراهم‌نمودن زمینه و ارائه مطالبی اعم از تاریخ، ادبیات و لغت،

کلام و... در صدد است عمق متن کلام بیشتر در ذهن مخاطب جریان یابد و همچنین ذهن وی را درگیر همین مطالب [به ظاهر استطرادی] کند تا به درک ظواهر و بواطن کلام پی ببرد. اگر در جلد دوازدهم شرح خویش صرفاً به سیره و نقد طعن‌هایی که برخی نسبت به عمر پرداخته، هدف او در این راستا قرار گرفته است تا شرح کلام ۲۲۳ که کلمه «فلان» را به عمر تفسیر کرده بر همین استطرادات بچرخد. به عبارت دیگر، اگر امام می‌فرماید: «فَلَقَدْ قَوْمٌ الْأَوْدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السَّنَةَ وَ خَلْفَ الْفِتْنَةِ ذَهَبَ نَقِيُّ الثُّوبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا»، ابن ابی‌الحدید مطالب متنوع جلد دوازدهم و رد طعن‌های وارد شده از سوی مخالفان را به این دلیل آورده تا کلام امام و واژه «فلان» تفسیر شود و مخاطب در جریان و فضای چنین مطالبی قرار گیرد تا ذهن خود را مصروف به شخصی غیر از «عمر» نکند. البته این نکته بنا بر نظر وی، دلیل بر این نیست که شارح در صدد است تا با ارائه انبانی از اطلاعات، نظر خود را تحمیل کند. درباره افراط در تاریخ و کلام و... از سوی وی نیز همین امر جاری است. درست است که شارح گاه کلام وارده از امام را شرح نمی‌کند و مستقیماً به سمت تاریخ می‌رود، اما قصد وی از چنین کاری این است که کلام امام را در بستر روایات و وقایع تاریخی شرح دهد تا مخاطب با قرار دادن کلام در چنین فضا و بستری، به عمق و جان آن پی برده و از دادن احتمالات ناپسند و بی‌اساس جلوگیری کند. برای نمونه، در خطبه ۳۹ که شارح ابتدا تنها لغات را توضیح داده و به گونه‌ای از تاریخ صدور آن خبر می‌دهد و در ادامه با ارائه مطالب تاریخی اخبار نعمان بن بشیر و مالک ارحبی را به تفصیل شرح می‌دهد...، کوشیده است تا به شکل ریشه‌ای و مبنایی سبب صدور خطبه را واکاوی کند، چنان‌که در میان ذکر مطالب خود می‌نویسد: «فقام ﷺ فقال ألا إني منيت بمن لا يطيع الفصل الذي شرحناه إلى آخره ثم نزل...» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۶). می‌توان گفت: نقادی شارحانی همچون خویی و علامه شوشتری و دیگران از جهتی زیاده‌روی است؛ نقادی

ما نیز - چنان‌که خواهد آمد - در همین زمینه‌ها خلاصه می‌شود، اما سختگیری شارحان مذکور بیش از حد و چه بسا از حد انصاف خارج شده است. اگر شارحی مانند شارح **منهاج البراعة** چنین نقادی کند، پس روش خود در **منهاج** را نباید از یاد ببرد که استطرادات وی به حدی رسیده که شرح نهج او به بیست و یک جلد رسیده است، و چنانچه ایشان خود، شرح خویش را به پایان می‌رساند قطعاً به بیش از این بیست و یک جلد می‌رسید...<sup>۱</sup>

### ۳. نقدهای وارد به ابن ابی‌الحدید

هرچند در سطور پیشین در مقام دفاع از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید نسبت به اشکال نقل‌های استطرادی و بیش از حد وی بر آمده و این اشکال را آن‌گونه که شارحان دیگر نهج وارد کرده بودند نپذیرفتیم، اما به هر حال، شرح سترگ وی همچون دیگر شروح از برخی اشکالات گاه اساسی رنج می‌برد که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت، البته این نقادی‌ها، هرگز از شأن علمی مؤلف و جایگاه شرح وی نمی‌کاهد و پرداختن به آنها در برابرتر شدن و زدودن آن از برخی کاستی‌ها مؤثر بوده و برخورد مناسب و در حد شأن این کتاب توسط خواننده و مخاطب را به دنبال خواهد داشت و احیاناً تقدس کاذبی را که نسبت به این‌گونه کتب ایجاد شده برطرف خواهد کرد. به هر حال، از آن‌رو که نمی‌توان کژی‌ها و ناستواری‌ها و حتی در مواردی جهل‌آلودی‌های این شرح را نادیده گرفت، در ادامه به برخی از معایب شرح ابن ابی‌الحدید با ذکر نمونه‌هایی چند اشاره می‌کنیم:

---

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه استطرادات شارح **منهاج البراعة** ر.ک به: رفعت، محسن؛

«روش‌شناسی منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه»، **مجله علوم حدیث**، در دست چاپ.

### ۳-۱. بیش‌پردازی‌ها به بحث‌ها

یکی از اشکالاتی که هر مخاطب شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید در وهله اول به نظرش می‌رسد، تطویل‌ها و استطراداتی است که شارح ضمن شرح کلام امام انجام داده است. البته استطرادات وی را می‌توان بر دو نوع دانست: استطرادات ضروری و استطرادات غیر ضروری. برای نمونه، آوردن اشعار بی‌شمار در تبیین معنای «وصایت» از استطرادات ضروری و لازم است؛ چراکه مربوط به موضوعی مهم و مبنایی است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۵۰). برخی اوقات بیش‌پردازی‌های شارح قابل دفاع و گاهی نیز غیرقابل دفاع‌اند که البته می‌توان آنها را نیز به نوعی استطرادات مفید دانست؛ چراکه شرح نهج‌البلاغه میراث و دانشنامه‌ای اصیل و گران‌سنگ است و برای پژوهشگران علوم مختلف منبعی ارزشمند برای بهره‌مندی از اطلاعاتی غنی است. گفتنی است شارح گاه خود از تطویل‌آوری‌هایش دفاع کرده و عدم نقل آنها را موجب عدم فهم مفید کلام می‌داند (همان، ج ۴، ص ۱۱۲). هرچند پرهیز شارح از اطناب و تطویل - چنان‌که خود مدعی شده - در نوع خود حُسن است، اما در مواضع زیادی بخصوص لغت و اعراب و...، از سخن خود اعراض نموده که در ادامه به این تطویل‌ها اشاره خواهد شد.

۳-۱-۱. بیش‌پردازی در لغت: ابن ابی‌الحدید در شرح واژه «نجوی» به اجتهاد خود معانی لغوی متعددی نقل می‌کند و سپس به حدیث روی کرده و در ادامه از شنیده‌ها سخن می‌گوید و با آیات به تبیین آن می‌پردازد و در پایان با شعر و نقل گفتاری از فرّاء، سخن خود را به دارازا می‌کشاند (همان، ج ۷، ص ۲۴-۲۵). به نظر می‌رسد نقل مقدمه‌چینی بسیار، آن هم برای واژه‌ای که در ظاهر دشواریاب نیست، تطویل مملّ باشد و اگر احیاناً در سیاق کلام امام معنای واژه تغییر می‌کرد این امکان بود که چنین اسهاب و تطویلی را جایز شمرد. نمونه بارز دیگری در تطویل شارح در معنای لغت، سخن امام علی علیه السلام در حکمت ۴۴۳ درباره «خضاب» است که شارح



بدون اینکه هیچ سودی از ذکر تطویل معنای آن برده باشد، صرفاً رغبت ادبی و شعری خود را به رخ کشیده و می‌گوید: «الذی يتعلق به غرضنا من الأبيات، هو البيت الأول و ذكرنا سائرها لحسنها» (همان، ج ۲۰، ص ۸۱). وی همچنین در معنای «خضاب» در حکمت ۱۸ باز هم به تفصیل سخن رانده، به‌گونه‌ای که از توضیح معنای لغوی گذشته و به شعر، حدیث و... نیز روی کرده است (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۴-۱۲۶). برای مطالعه بیشتر رک به واژه‌های: حری: ج ۷، ص ۲۳۰؛ سنین: ج ۹، ص ۸۲؛ أوه: ج ۱۰، ص ۱۱۰ و...).

۲-۱-۳. بیش‌پردازی در اعراب (صرف و نحو و بلاغت): برای نمونه، شارح واژه «ایم» را در ترکیب «وایم الله» با ارائه توضیحات مفصّلی اینچنین تشریح می‌کند: «... امام سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: "وایم الله"، اصل و ریشه "وایم الله"، "وایمن الله" بوده، نحویان در مورد این کلمه اختلاف نظر دارند؛ بیشتر آنان بر آنند که الف آن الف وصل است و نیز "ایمن" تنها برای سوگند وضع شده است. عده‌ای می‌گویند: در اسامی هیچ اسمی جز این کلمه، الف وصل مفتوحه ندارد، همچنان‌که لام جهت تأکید ابتداء نیز بر آن داخل می‌شود؛ لذا می‌گویی: "ایمن الله" که شاعری الفش را از آن ساقط کرده و می‌گوید: «...» وی در ادامه، حدود یک صفحه را به توضیح سیر تطور این واژه و نیز بررسی نقش‌های مختلف آن در جمله‌های مختلف اختصاص داده است (همان، ج ۷، ص ۵۴؛ و نیز: ترکیب الناس: ج ۱۷، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ بینا و بینما: ج ۲۰، ص ۵۲-۵۳؛ کلمه اول: ج ۶، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ لا ابا لغیرکم: ج ۱۰، ص ۶۸-۶۹).

از دیگر استطرادات شارح در شرح نهج‌پردازی در بلاغت است. البته شارح خود در مقدمه متذکر این نکته شده است که رویکرد وی به کلام امام بیشتر ادبی و بلاغی است، اما چه بسا ممکن است استطراد بیش از حد در زمینه بلاغت مخاطب را به ستوه آورد. برای نمونه، ضمن توضیح قاعده جناس ذیل خطبه ۱۳۳ و پس از بیان تعریف، انواع و شاهد مثال‌های قرآنی، روایی، شعری و نثری به نقادی مفصل و کلام به کلام و نمونه به نمونه اقوال ابن‌اثیر موصلی می‌پردازد (همان، ج ۸، ص ۲۷۶-۲۸۷).

درباره نقادی نسبت به ابن اثیر موصلی: ر.ک به: ج ۵، ص ۶۶-۷۳؛ برای نمونه‌های بیشتر درباره استطراد در بلاغت: تقسیم، ر.ک به: همان، ج ۷، ص ۱۸۴-۱۸۶؛ التفات: ج ۷، ص ۱۹۶-۲۰۰؛ تخلص: ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۱؛ استطراد: ج ۷، ص ۲۴۱-۲۴۵؛ اعتراض: ج ۹، ص ۴۲-۴۶ و...).

۳-۱-۳. **بیش‌پردازی در شعر:** گاه مؤلف شرح نهج به طور افراطی با بهره‌مندی از اشعار مطابق با موضوع کلام امام در صدد برمی‌آید تا کلام را شرح دهد. مثلاً ذیل کلام (۵) اشعاری هم‌مضمون با محتوای کلامی که در ارتباط با تحریض و تشویق به جنگ است، ذکر می‌نماید که شصت و هفت صفحه را دربر می‌گیرد و در پایان نیز می‌نویسد: «و الأشعار فی الإباء الأنف من احتمال الضیم و الدلّ و التحریض علی الحرب کثیرة و نحن نذکر منها هاهنا طرفاً...» (همان، ج ۳، ص ۲۴۵-۳۱۲). در خطبه ۵۲ نیز ضمن بخشی با عنوان «اشعاری در نکوهش دنیا» ۱۶۲ بیت از شاعران معروف و گاه بدون نام عرضه می‌کند (همان، ج ۳، ص ۳۳۶-۳۴۹). و یا در نامه ۵۳ در مورد نهی از قرار دادن مردم در حجاب از سوی حاکمان و رهبران، قریب ۴۰ بیت در این زمینه ذکر می‌نماید (همان، ج ۱۷، ص ۹۳-۹۷). همچنین در حکمت ۲۹۸ که می‌کوشد صرفاً توسط شعر، حکمت را شرح دهد به طور مفصل به ذکر شعر می‌پردازد (همان، ج ۱۹، ص ۱۹۵-۱۹۷).

شارح برای همانندی اشعار شاعران با کلام امام نیز استطراد شعری دارد؛ همان‌گونه که در کلام ۶۵ در همانندسازی عبارت امام که می‌فرماید: «و صلوا السیوف بالخطا»، سی بیت شعر را ضمن یازده شاهد مثال نقل کرده است (همان، ج ۵، ص ۱۷۰-۱۷۳). و یا خطبه ۲۳۰ ذیل عبارت «حتی صرت مسلیا عن سواک» بیست بیت شعر نقل نموده است (همان، ج ۱۳، ص ۲۵-۲۶). و نیز در مورد خضاب - همان‌گونه که در شرح استطرادی لغت گذشت - در حکمت ۴۸۱ گوید: «قد تقدم لنا فی الخضاب قول کاف و انا استملح قول الصابی...» و سپس ۳۶ بیت در تبیین آن آورده است (همان، ج ۲۰، ص ۲۳۰-۲۳۲ و نیز ر.ک به: حکمت ۱۴: ج ۱۸، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ حکمت ۴۵۱: ج ۲۰، ص ۹۰-۹۲).

۳-۱-۴. بیش‌پردازی در تاریخ: ابن ابی‌الحدید در موارد بی‌شماری در نقل سرگذشت‌ها و شرح حال‌های افراد و شخصیت‌ها به اطناب سخن رانده است، حال آنکه بهتر این بود مخاطب را به منبع موثق در نزد خود ارجاع دهد. البته از آن‌رو که برخی از منابع و مصادر وی امروزه به دست ما نرسیده است، این استطرادات خالی از فایده نمی‌باشند؛ چراکه تنها راه دریافت مطلب منابع تاریخی ابن ابی‌الحدید همین بیش‌پردازی‌های وی در شرح نهج‌البلاغه است. به نظر می‌رسد استطرادات ابن ابی‌الحدید در نقل اخبار تاریخی برخلاف آنچه که دیگر شارحان ادعا کرده بودند - و پاسخ اجمالی آن گذشت - کلیت نداشته و انگشت‌شمار است، هرچند در چند موضعی که این امر اتفاق افتاده است، بسیار طولانی و مملّ هستند. از جمله این موارد، بیش‌پردازی وی ضمن شرح کلام ۱۲۸ در نقل اخبار سالار زنگیان (صاحب الزنج) و حمله چنگیزخان و فتنه تاتار است که بیشتر از نیمی از جلد هشتم را دربر می‌گیرد که قطعاً شرح کلمات امام از چنین نقل تفصیلی تاریخی بی‌نیاز است (همان، ج ۸، ص ۱۲۶-۲۴۲). از دیگر موارد، ذکر سرگذشت سران خوارج است که شارح به تفصیل به احوال شخصیتی و اعتقادی و حتی نقل خطب آنان پرداخته و برای هر یک از ایشان بحث‌هایی جداگانه ارائه و نیمی از جلد چهارم را به این بخش اختصاص داده است (همان، کلام ۵۷، ج ۴، ص ۱۲۹-۲۷۸). همچنین ذیل خطبه ۶۰ نیز به تبیین احوال و نقل برخی از خطب تعدادی از شخصیت‌های باقی‌مانده آنان همت نموده است (همان، ج ۵، ص ۸۰-۱۲۹). مثلاً، دو خطبه مشهور از یکی از شخصیت‌های خوارج به نام «ابوحزمة الشاری» را نقل کرده که مفصل است (همان، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۲۴). استطراد تاریخی دیگر درباره بنی مخزوم و بنی عبد شمس است که شارح اشعار و شخصیت‌های افراد دو قبیله را در ضمن حدود ۲۴ صفحه بیان کرده است (همان، ج ۱۸، ص ۲۸۵-۳۰۹).

۳-۱-۵. **بیش‌پردازی در نقل روایات:** با اینکه یکی از شاخصه‌های شرح ابن ابی‌الحدید دقت و اهتمام فراوان وی به نقل روایات است - تا جایی که شرح وی در ردیف موسوعه و دانشنامه‌ای سترگ قرار گرفته است - ولی با این حال، وی در برخی مواضع بیش از حد به نقل اخبار و روایات می‌پردازد. از جمله، ذیل خطبه ۲۱۷ از همان ابتدای شرح و پس از تفسیر لغات طی ۵۶ صفحه به ذکر مقامات عرفا پرداخته و ذیل هر مرتبهٔ عرفانی، اخبار و روایات بی‌شماری را به تناسب نقل می‌نماید (همان، ج ۱۱، ص ۱۸۱-۲۳۷). از دیگر نمونه‌های تطویل، روایات وی درباره خضاب است که ذیل شرح در حکمت ۱۸ احادیث فراوانی در فضیلت آن نقل کرده است (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۴-۱۲۶).

### ۳-۲. **عدم شرح برخی گفتارها**

۳-۲-۱. **عدم شرح برخی لغات دشواریاب:** هرچند یکی از ویژگی‌های بارز شرح ابن ابی‌الحدید حجم زیاد و پرداختن شارح به همهٔ جنبه‌های شرح کلام امام علی علیه السلام است، ولی گاه برخی از لغات دشواریاب و یا حتی مفهوم گفتار امام شرح نشده است. شارح در خطبه ۷۶ پس از بیان مصدر و سبب صدور کلام هیچ سخنی از لغات آن ارائه نداده است (ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۷۴-۱۷۵). یا در شرح کلام ۱۳۰ تنها به ذکر کیفیت خروج ابوذر پرداخته و لغات آن را توضیح نداده است (همان، ج ۸، ص ۲۵۲-۲۶۲). هرچند پر واضح است که همهٔ لغات کلام نیاز به توضیح ندارد، چنان‌که وی در کلام ۱۴۰ می‌گوید: «لیس فی هذا الفصل من غریب اللغة ما نشرح» (همان، ج ۹، ص ۵۹). اما در برخی موارد گویا شارح غرق در توضیحات بیرونی روایت شده، تا جایی که توضیح لغات غریب را از یاد برده است. برای نمونه، ذیل نامه ۶۶، پس از آوردن عبارت «و لیس فی ألفاظه و لا معانیه ما یفتقر إلی تفسیر و لکننا سنذکر من کلام الحکماء و الصالحین کلمات تناسبه» (همان، ج ۱۸، ص ۲۸)، بدون پرداختن به شرح لغات، به همانندسازی کلام امام با گفته‌های حکما می‌پردازد.

۲-۳-۳. عدم شرح گفتار امام: شارح در بسیاری از موارد، بخصوص در شرح حکمت‌ها، مخاطب را به مطالب گذشته ارجاع می‌دهد؛ به این دلیل که مطالب مورد نیاز را در خطبه‌ها و نامه‌ها شرح داده است. از این رو، برخی از سخنان امام را استدراک زده و یا برخی را بدون شرح و تفسیر رها می‌کند؛ از جمله در حکمت ۲۴ که ذیل آن می‌نویسد: «أَشْرَفُ الْغَنَى تَرَكَ الْمُنَى، قد سبق منا قول كثير في المنى و نذكر هاهنا ما لم نذكره هنا». در حکمت ۱۴۲ سخن در شرح کلام نرانده و تنها می‌گوید: «قد تقدم الكلام في الصدقة و الزكاة و الدعاء فلا معنى لإعادة القول في ذلك» (همان، ج ۱۸، ص ۳۴۵). و نیز حکمت ۲۲۹ که شرح سید رضی را کافی می‌داند و خود شرح عبارت نکرده است (همان، ج ۱۹، ص ۵۹ و نیز ج ۱۸، ص ۱۱۶ و ۱۵۹؛ ج ۱۹، صص ۲۵۵ و ۳۱۶؛ ج ۲۰، ص ۸۲ و...).

شارح گاهی نیز (همچون خطبه ۹۴) فقط به شرح لغات کلام امام پرداخته و از توضیح و تبیین مراد و مقصود آن صرف‌نظر کرده است (همان، ج ۷، ص ۶۶) و یا همچون خطبه ۲۹ که بخشی را توضیح می‌دهد و برخی را بدون توضیح باقی گذاشته و می‌نویسد: «و باقی الفصل ظاهر المعنى» (همان، ج ۲، ص ۱۱۲ و نیز ر.ک به: ج ۱، ص ۱۲۳؛ ج ۷، ص ۲۱-۲۲؛ ج ۱۱، ص ۲۴۴؛ ج ۱۹، ص ۳۰۴ و...).

گفتنی است ابن ابی‌الحدید در مواردی از شرح کلام امام طفره می‌رود که نمونه بارز آن در خطبه ۲۸۷ مشهود است. وی در شرح این خطبه ابتدا ادعاهای دروغین معاویه را افشا نموده و تفاخر بنی هاشم و بنی عبدشمس در زمینه‌های مختلف را نقل می‌کند، ولی در مورد قسمتی که امام به مظلومیت خود در سقیفه اشاره می‌نماید و یا در مورد کشاندنش برای بیعت با ابوبکر و جریانات مربوط به عثمان و... سخن می‌گوید، هیچ سخنی به میان نمی‌آورد. البته عدم شرح این قسمت‌ها به دلیل تعصب و دیدگاه کلامی ابن ابی‌الحدید و نیز نیافتن توجیه مناسب برای آن است (همان، ج ۱۵، ص ۱۸۱-۲۹۵).

### ۳-۳-۳. عدم ترتیب و چینش صحیح

۳-۳-۱. عدم ترتیب در شرح کلمات امام: ابن ابی‌الحدید گاه سیر منطقی کلام امام را بر هم زده و آن را به صورت نامرتب شرح نموده است. این نکته در شرح کلام ۴۳ که مربوط به فرار عبدالله بن جبلی است قابل مشاهده است. شارح، کلام را به دو بخش تقسیم کرده: دیدگاه کلامی و دیدگاه تاریخی. در این شرح، چینش مناسب کلام امام به کار نرفته است (همان، ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۶). همچنین در کلام ۱۴۸ ابتدا «وَ لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ وَ لِكُلِّ نَاكِبٍ شُبُهَةٌ» را شرح و سپس عبارت «لَيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا» را تفسیر کرده است، در صورتی که ترتیب جملات در کلام امام برعکس می‌باشد (همان، ج ۹، ص ۱۱۰).

۳-۳-۲. عدم تبویب در نقل روایات: پر واضح است که شرح نهج بنا بر سیره قدما نوشته شده و در میان قدمای مورخ و محدث و... کسانی صاحب سلیقه و دارای ذوق در دسته‌بندی روایات به ترتیب دادن آنها هستند، ولی در شرح ابن ابی‌الحدید این ترتیب مشهود نیست. مثلاً، در جلد ۱۲ که مربوط به سیره عمر است، خطبه‌های او به‌طور پراکنده ذکر شده است، حتی با اینکه خود شارح در بخشی تصریح می‌نماید که خطب و اقوال غریب عمر را در موضعی خاص ذکر کرده، اما وی از همین ادعای خود روی برتافته و به‌طور نامنظم خطب و اقوال او را در سرتاسر این جلد پراکنده است (برای نمونه ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۲۳). نیز تاریخ مرگ عمر و خبر مرگ وی توسط کعب‌الاحبار را به شکل نامنظم و تکراری و پراکنده نقل می‌نماید (همان، ج ۱۲، ص ۱۹۰-۱۹۳). ترجمه امام حسن علیه السلام نیز به همین شکل است. وی ابتدا روایات مربوط به معاویه و ارتباط امام با ایشان و نیز شهادت حجر بن عدی و سپس روایات به‌حق جعلی مطلقیت امام حسن علیه السلام را ذکر نموده و در ادامه، دوباره روایات تاریخی صلح امام را نقل کرده است (همان، ج ۱۶، ص ۹-۵۴).

### ۳-۴. استناددهی نادرست

در برخی موارد، ابن ابی‌الحدید احادیث را به اشتباه به افراد یا گروهی دیگر نسبت داده است. نمونه بارز آن در گفتار «حَبَّكَ الشَّيْءُ يَعْمَى وَ يَصْمَمُ» است که وی در چهار مورد این سخن را به افراد متعدد نسبت می‌دهد؛ یک‌جا آورده: «و منها قوله الهوى شريك العمى هذا مثل قولهم حبك الشيء يعمي و يصمم» (همان، ج ۱۶، ص ۱۱۷) و در جای دیگر، با «قد قيل» (همان، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹) و در مکان سوم، آن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد (همان، ج ۱۱، ص ۷۸) و نیز در موضعی دیگر، آن را از زبان حضرت علی عليه السلام نقل نموده است (همان، ج ۱۸، ص ۳۹۲). نمونه دیگر «أحبب حبيبيك هوناً ما عسى أن يكون بغيضك هوناً ما عسى أن يكون حبيبيك يوماً ما» است که در موضعی، آن را به حکما و صالحان نسبت می‌دهد (همان، ج ۱۶، ص ۱۱۰) در حالی که این عبارت شریف، حکمت ۲۷۴ نهج‌البلاغه است، که خود شارح آن را بعدها شرح کرده است (همان، ج ۱۹، ص ۱۵۶). یکی از اشتباهات بارز در استناددهی نادرست از سوی ابن ابی‌الحدید، استناد خطبه ۳۹ به حادثه غارت نعمانی است (همان، ج ۲، ص ۳۰۱) در حالی که این خطبه به مناسبت کشته‌شدن محمد بن ابی‌بکر توسط امام صادر شده است (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۵۵۳-۵۵۵). وی همچنین خطبه ۲۹ را به حادثه غارت ضحاک نسبت می‌دهد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۱۳) در حالی که مربوط به داستان معاویه است (شوشتری، همان، ص ۵۴۱). گزارشی از این دست از اشتباهات ابن ابی‌الحدید را می‌توان در فصل‌های ۳۴ و ۶۰ بهج الصباغة ملاحظه نمود.

### ۳-۵. برخوردهای شخصی و فرقه‌گرایانه با کلام امام و روایات

گاه پژوهشگر به دنبال حقیقت نیست، بلکه در پی عرضه سخن خود در نقاب حدیث است. او پیش‌تر رأی را برگزیده و با حجت ساختن آن برای خویش، به دنبال مستمسکی برای موجه جلوه دادن آن و مستند کردن و منسوب داشتن آن به دین

است. اینان، اندیشه و رأی ناصواب خود را با حدیث، مبرهن جلوه می‌دهند و مقصود حقیقی خویش را در قالب حدیث بیان می‌کنند ... این دسته از افراد در هنگام دستیابی به حدیثی که می‌تواند مؤید رأی آنان باشد، خرد و انصاف را به کناری می‌نهند و آن را دستاویز اثبات نظر خود می‌سازند و این همان تفسیر به رأی است که درباره قرآن به شدت از آن نهی شده است و معیار و ملاک این نهی، در حدیث نیز جاری است؛ چه، حدیث بیان قرآن و تفسیر وحی است و همانند آن از یک مبدأ قدسی نشئت گرفته است. به تعبیر امام علی علیه السلام، اینان فهم و رأی خود را تابع حدیث نکرده‌اند، بلکه حدیث را تابع رأی و هوای خود ساخته‌اند (رضی، ۱۴۰۷ق، خطبه ۱۳۸ / مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۰-۲۴۱).

ابن ابی‌الحدید در موارد زیادی با دخالت‌دادن دیدگاه کلامی و اعتقادی خویش در شرح کلام، نقدها و یا دفاع‌هایش نسبت به دیگران، آسیب فهم حدیث خود را دوچندان کرده است. می‌توان گفت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اشکالی که به فهم حدیث ابن ابی‌الحدید وارد است بر خوردهای فرقه‌گرایانه او با کلام امام و یا دیگر روایات است. اگر شرح فهم یک حدیث مبتنی بر تعصب و دخالت‌دادن اعتقادات فرد شارح صورت پذیرد، نه تنها خود شخص را در تفسیر کلام به اشتباه خواهد انداخت، بلکه با مغالطه، دیگران را نیز در معرض اشتباه قرار خواهد داد. دلیل اصلی دخالت‌دادن دیدگاه‌های کلامی ابن ابی‌الحدید در شرح نهج، تعصب وی به مذهبش می‌باشد و از این‌رو، در جهت نمایاندن حقانیت اعتقاد و مذهب خویش، به انحای مختلف رفتار کرده است. وی در بسیاری از مواضعی که کلام امام را به گونه‌ای مؤید گفتار شیعه دیده است با روش‌های مختلف، کلام را با اعتقاد معتزلی خویش تطبیق داده و سعی در بطلان دیدگاه شیعه داشته است و از همین‌رو، گاه در همین تطبیق‌ها و توجیهات دچار تناقض‌گویی نیز شده است. در ذیل، به برخی از روش‌های شارح در این زمینه اشاره می‌شود:



۱-۵-۳. **توجیبات و تأویلات ناصواب:** شارح در مواردی که امام از غضب خلافت خود توسط دیگران سخن گفته‌اند، چون به بن بست می‌رسد، برای دفع آن به دست و پا می‌افتد و با کمک خواستن از یاران معتزلی خویش، تأویلات نادرستی از کلام امام ارائه می‌دهد. برای نمونه، در ابتدای خطبه شقشقیه - که درباره ابوبکر است - می‌گوید: «اگر گفته شود عقیده خود را در مورد این سخن و شکایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای ما روشن سازید، آیا این سخن علی علیه السلام دلیل بر نسبت دادن آن قوم به ستم و غضب خلافت نیست و شما در این باره چه می‌گویید؟ اگر این موضوع را قبول کنید و آنان را ظالم و غاصب بدانید، به آنان طعن زده‌اید و اگر آن را درباره ایشان قبول ندارید، در مورد کسی که این سخن را گفته، طعن زده‌اید. در پاسخ این پرسش گفته می‌شود: شیعیان امامیه این کلمات را بر ظواهر آن حمل می‌کنند و بر این باورند که آری، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت علی علیه السلام نص صریح فرموده و حق او غضب شده است. ولی یاران معتزلی ما حق دارند چنین بگویند که چون علی علیه السلام افضل به خلافت بوده و برای خلافت، از او به کسی عدول کرده‌اند که از لحاظ فضل و علم و جهاد با او برابر نبوده و در سروری و شرف به او نمی‌رسیده است. اطلاق این گونه کلمات، عادی است، هر چند افرادی که پیش از او به خلافت رسیده‌اند پرهیزگار و عادل باشند و بیعت با آنان بیعت صحیح بوده باشد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷). نیز در خطبه ۱۷۳ ذیل کلام امام که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ...» سخنانی از امام را که در جایگاه‌های مختلف درباره اغتصاب حق خلافت خویش فرموده ذکر می‌کند و می‌نویسد: «و اصحاب معتزلی ما همه این سخنان را بر آن حمل می‌کنند که علی علیه السلام با توجه و استناد به برتری و شایستگی در مورد حکومت ادعا می‌فرموده است و همین توجیه درست و حق است؛ زیرا معنی کردن این کلمات بر اینکه او با نص و تصریح استحقاق آن را داشته است موجب تکفیر یا فاسق شمردن سرشناسان مهاجران و انصار است. ولی امامیه و زیدیه

این سخنان را بر ظاهر آن حمل می‌کنند و بر کاری دشوار دست می‌یازند، و البته به جان خودم سوگند که این سخنان بسیار وهم‌انگیز است و چنین به گمان می‌آورد که سخن درست همان است که شیعیان می‌گویند؛ ولی بررسی اوضاع و احوال این گمان را باطل می‌کند و این وهم را زایل می‌سازد. واجب است که این سخنان را همچون آیات متشابه قرآنی دانست که گاهی چیزهایی را که برای خداوند متعال روا نیست به گمان می‌آورد و معمولاً این آیات را به ظاهرش معنی نمی‌کنیم و آنها را مورد عمل قرار نمی‌دهیم؛ زیرا با بررسی دلایل عقلی چنین اقتضا می‌شود که از ظاهر آن آیات عدول کنیم و با تأویلاتی که در کتاب‌های مورد نظر آمده است تأویل کنیم» (همان، ج ۹، ص ۳۰۷).

شارح در شرح خطبه ۹۱ ذیل عبارت «وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» نیز می‌گوید: «معتزله همین گفتار علی علیه السلام را بر ظاهر آن حمل کرده و می‌گویند: دلیل بر آن است که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نصی بر امامت علی علیه السلام موجود نیست، هر چند که علی علیه السلام از همگان برای خلافت سزاوارتر و شایسته‌تر بوده است، و اگر چنین نصی می‌بود، جایز نبود بگوید: "مرا وانهد و دیگری را جز من بجوید" و یا بگوید: "شاید من نسبت به کسی که شما به امارت گمارید شنواتر و فرمانبردارتر باشم" و یا بگوید: "و اگر من برای شما وزیر باشم بهتر از آن است که امیر شما باشم"، حال آنکه امامیه آن را بر وجهی دیگر حمل کرده، می‌گویند: آنان که می‌خواستند با علی علیه السلام بیعت کنند همان‌ها بودند که قبلاً با خلفای دیگر بیعت کردند، ولی عثمان همه یا بیشتر آنان را از عطا و مقرری خود محروم ساخته بود و حق ایشان را نپرداخته بود...» (همان، ج ۷، ص ۳۳-۳۴).

همچنین در کلام ۳۷ در توضیح عبارت «... فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي وَ إِذَا أَلْمِئَاتُ فِي عُقْبِي لِغَيْرِي» می‌نویسد: «اگر گفته شود این سخن به حقانیت مذهب

امامیه تصریح دارد در پاسخ می‌گوییم: چنین نیست، بلکه به حقانیت مذهب یاران بغدادی ما تصریح دارد؛ چه اینکه آنان بر این باورند او شایسته‌تر و افضل به امامت بوده و اگر خدا و رسولش علی علیه السلام را بدان خبر نداده بودند که امکان این وجود دارد که مفضول می‌تواند بر افضل مقدم شود، قطعاً هر که بر او پیشی بگیرد، هلاک خواهد شد، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باخبر ساخته بود که امامت حق اوست و او از تمامی مردم بدان امر شایسته‌تر است و همچنین دیگری بر او مقدم می‌شود و او به جهت مصلحت دین اندکی صبر پیشه سازد. لذا بر او واجب بود از طلب حق خود امساک ورزد و از آن چشم پوشد که او نیز امتثال امر پیامبر کرد و بر مفضول از خود پیشی نگرفت؛ شیخ ما ابوالقاسم بلخی و نیز شاگردان او بدین نکته تصریح کرده‌اند و می‌گویند: اگر علی علیه السلام در پی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده نزاع و درگیری می‌کرد و شمشیر آخته می‌ساخت، بدون هیچ شکی ما به هلاکت مخالفان او حکم می‌کردیم، همان‌گونه که به هلاکت دشمنان و مخالفان او در زمان زمامداری وی حکم کرده‌ایم، اما او صاحب و مالک امر خلافت بود؛ اگر آن را طلب می‌نمود بر ما نیز واجب بود هر که با او به منازعه برمی‌خواست او را فاسق بخوانیم و حال که علی علیه السلام از طلب خلافت امساک کرده، بر ما نیز واجب است حکم به عدالت کسی کنیم که در حقیقت مفضول از او بوده؛ همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان حکم کرده بود و چنین حکمی از سوی او ثابت شده است» (همان، ج ۲، ص ۲۹۶-۲۹۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: ج ۶، صص ۱۲ و ۲۱۸).

به عنوان آخرین نمونه، ابن ابی‌الحدید در تأویل و توجیه روایتی که می‌گوید سلمان در روز سقیفه به فارسی گفت: «کردید و نکردید»، می‌گوید: این خبری است که متکلمان در باب امامت از سلمان نقل می‌کنند، یاران معتزلی ما درباره توجیه آن گویند: منظور وی این بوده که «اخطأتم و أصبتم: راه شما خطا بود ولی سرانجام به خیر رسیدید»، اما شیعه در تأویل آن به خطا رفته و آن را چنین تفسیر کرده که

مراد وی این بوده است که «اسلام آوردید، اما در این زمینه تسلیم نشدید» و در توجیه آن در ادامه گوید: «و حال آنکه این کلمه فارسی این معنی را نمی‌رساند، بلکه دلالت بر فعل و عمل دارد نه چیزی دیگر. و دلیل درستی سخن اصحاب معتزلی ما این است که سلمان حکومت مدائن را در عهد عمر پذیرفته است و اگر آنچه امامیه می‌گویند حق می‌بود، او هرگز برای عمر کار نمی‌کرد» (همان، ج ۱۸، ص ۳۹. نیز ر.ک: ج ۶، ص ۴۳). اما دقت در فضا و سبب صدور این سخن سلمان که روایات شبیه به آن در **انساب الاشراف** بلاذری (بلاذری، ۱۹۵۹م، ج ۱، ص ۵۹۱) که مورد تأیید شارح نیز هست آمده، متضمن این معناست که سلمان در حالت عصبانیت و خشمگینی از اینکه حکومت از دست علی علیه السلام بیرون شد این سخن را گفته است، آن هم به معنای مدّ نظر شیعه نه اعتقاد معتزلیان.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شارح می‌کوشد کلام را از ظاهر خود تأویل برده و برعکس نظر شیعه که طبق ظاهر کلام حکم کرده است، توجیهی برای آن ارائه دهد.

**۲-۵-۳. قیاس و مغالطات ناصحیح:** ابن ابی‌الحدید در مواردی به قیاس‌ها و مغالطاتی ناصحیح دست زده است که این نیز ناشی از تعصب وی در جهت دفاع از اعتقادات خود اوست. برای مثال، وی در مورد نماز تراویح، برای اینکه بدعت عمر را صحیح جلوه دهد، به قیاس متوسل شده است. وی مفهوم بدعت را بر اساس توجیهی نامناسب، به دو معنای «بدعت مخالف با کتاب و سنت» (مانند روزه عید قربان و...)، و «بدعت مسکوت» - که از سوی قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنی در مورد آن وارد نشده و از این‌رو، مسلمانان پس از پیامبر به آن رو کردند - تقسیم‌بندی کرده است. نماز تراویح را به معنای اول بدعت ندانسته و معنای دوم بدعت را - که آن را بدون اشکال می‌داند - بر آن حمل می‌کند و پس از تحلیل‌های دیگری می‌گوید: «فإن قال کیف تكون نافلة و هی جماعة قیل له قد رأینا کثیرا من النوافل تصلی جماعة نحو صلاة العید و صلاة الکسوف و صلاة الاستسقاء و صلاة الجنّاة إذا لم يتعین للمصلی

بأن يقوم غيره مقامه فيها» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۲، ص ۲۸۶).  
شارح در جلد دوازدهم ذیل نقد طعن به عمر، آنجا که فوت پیامبر را تکذیب کرد، در نقد سیدمرتضی می‌گوید: «این مسئله مانند پادشاهی است که مرده و وزیر از ترس ایجاد فتنه در جامعهٔ مسلمین فوت پادشاه را مخفی نگه می‌دارد...» (همان، ص ۱۹۸-۲۰۰).

همچنین در شرح خطبه شقشقیه آنجا که امام می‌فرماید: «وَ طَفِقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدٍ جَذَاءٍ وَ...» شارح مغلطه‌وار اینچنین گوید: «دربارهٔ این گفتار امام که می‌گوید: "و ژرف بیندیشیدم که چه باید، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز پرهیزم که جهانی تیره است - و بلا بر همگان چیره -<sup>۱</sup> جایز است که بگویم وی جنگ و ستیزه را مراد خود نپنداشته، بلکه مراد، جدل و مناظره است، که چنانچه با آنها به مجادله می‌پرداخت، چه بسا با او دشمنی می‌کردند و به او می‌گفتند: ظن بر ما چیره شد که نکند اگر به خلافت رسیدی، فساد رخ دهد و امر، وخیم و خطرناک شود؛ بنابراین، شایسته نیست خلافت را به تو واگذاریم، لذا او گفته است: من ژرف بیندیشیدم میان دو امر که یا فضائل خود را متذکر شوم و با آنها به محاجه برخیزم که ایشان در پاسخ من چنین گویند که در این صورت، هیچ قدرت و نیرویی در پاسخ به آنها نداشتم و یا بدانچه بر من رسیده صبر پیشه گیرم و هیچ نگویم...» (همان، ج ۱، ص ۱۵۸) وی در ادامه نیز مفصلاً بر مغالطات خود همچنان می‌افزاید.

از دیگر مغالطات ابن ابی‌الحدید در رد طعن به عمر درباره زنای مغیره است که شارح زنای مغیره را کاملاً پذیرفته و خود روایات بی‌شماری را در تأیید آن بیان می‌کند، اما در پایان برای توجیه رفتار عمر به این روایت از پیامبر ﷺ متمسک شده

۱. ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، خطبه سوم (شقشقیه)، ص ۱۰.

که فرموده‌اند: «ادرعوا الحدود بالشبهات» و در ادامه با مغالطه می‌نویسد: «و من تأمل المسائل الفقهية في باب الحدود علم أنها بنيت على الإسقاط عند أدنى سبب و أضعفه ألا ترى أنه لو أقر بالزناء ثم رجع عن إقراره قبل إقامة الحد أو في وسطه قبل رجوعه و خلی سبيله» (همان، ج ۱۲، ص ۲۴۱) و سپس با ارائه دیگر توجیهات فقهی از اقوال فقهای اهل سنت عملکرد عمر در عدم اجرای حد بر مغیره را صحیح دانسته و می‌گوید: «و من تأملها علم أن مبني الحدود على الإسقاط بالشبهات و إن ضعفت» در پایان نیز برای رد این طعن، از روایت کتابی به نام البصائر ابوحیان توحیدی استفاده می‌کند که نقل کرده: علی رضی الله عنه از کسی که حد بر او جاری بود در گذشت و در ادامه آن می‌گوید: «قطعاً عمر در جاری نمودن حد به خطا نرفته، چراکه بر امام مستحب است که آن را جاری کند [و یا نکند] و اگر ظن و گمان بر او غالب آید حد جاری کردن بر او واجب می‌شود.» (همان، ج ۱۲، ص ۲۴۱) و این در حالی است که وی در سرتاسر شرح خود از کتاب ابوحیان بدگویی نموده و آن را مملو از اخبار ساختگی و جعلی معرفی می‌کند (همان، ج ۱۰، ص ۲۸۵-۲۸۶، و نیز: ج ۸، ص ۲۵۱؛ ج ۱۰، ص ۱۰۹؛ ج ۱۱، ص ۱۱۷).

**۳-۵-۳. عدم توجه به روایات شیعی در مناقشات کلامی:** ابن ابی‌الحدید در مناقشات کلامی صرفاً با روایات اهل سنت و بدون توجه به روایات شیعه، دست به توجیه اعمال شیخین و اعتقادات مربوط به اعتزال می‌زند. وی درباره روایات شیعی ذیل فصل‌بندی در مورد فدک چنین می‌نویسد: «فصل اول در مورد اخبار و احادیثی که از قول اهل حدیث - اهل سنت - و در کتاب‌های ایشان نقل شده است، نه کتاب‌های شیعه و رجال ایشان، که ما با خویشتن شرط کرده‌ایم از آنها چیزی نیاوریم و همه آنچه را در این فصل می‌آوریم و آنچه از اختلاف و اضطرابی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، بیان می‌داریم از نوشته ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفة و فدک است...» (همان، ج ۱۶، ص ۲۱۰). یا درباره عثمان ذیل روایتی

آورده: «فأما الرواية الأخرى التي قال فيها لعثمان: لروثة خير منك، فهي من روايات الشيعة ولسنا نعرفها من كتب غيرهم» (همان، ج ۱۲، ص ۲۷۵).

شارح - چنان‌که پیش از این گذشت - در مورد روایات سید مرتضی در ردّ نماز تراویح بر این باور است: «چنانچه نماز تراویح بدعت به معنای نخست گرفته شود ما آن را نخواهیم پذیرفت و خبری که سید مرتضی روایت کرده، معروف نیست؛ چه اینکه آن را بدون سند آورده بی‌آنکه آن را به کتابی از کتب محدثین اسناد دهد؛ اگر می‌توانست، آن را اسناد می‌داد. شاید روایت او از اخبار یاران خودش به نقل از محدثین امامیه باشد. الفاظی که در پایان حدیث آورده که "هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش"، روایت مشهوری است، اما در صورتی است که بدعت را به معنای اول آن بگیریم و گفتار عمر که "آن بدعت است" خبر مشهوری است، اما آن به معنای دوم بدعت است و خبری که امیرالمؤمنین روایت کرده، خبری است که وی به همراه شیعیان خویش بدان منفرد است و محدثان بدان توجهی ندارند و برای ایشان ثابت نشده است» (همان، ج ۱۲، ص ۲۸۴-۲۸۵).

۴-۵-۳. ابطال اعتقاد شیعه توسط کلام امام: شارح برای اینکه کلام امام را به نفع مذهب خود گیرد، به ارائه توجیهاتی ناصواب از آن برای ابطال عقاید شیعه در زمینه‌های مختلف کلامی می‌پردازد. برای نمونه، می‌توان به کلام ۷۴ در مورد مشارکت بنی امیه در قتل عثمان و آیه مورد تمثیل امام اشاره کرد که فرمودند: «و بما فی الصدور تجازی العباد». وی چنین می‌گوید: «اگر عثمان به دست من کشته شده بود یا من در قتلش شرکت داشتم، پس خداوند مرا بدان مجازات خواهد کرد، در غیر این صورت، کسی که مرا به قتل او متهم کند به عقوبت و عذاب الهی گرفتار می‌شود. این کلام امام بر گفتار یاران (معتزلی) ما دلالت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام در قتل عثمان دستی نداشت. گفته امام ابطال عقیده امامیه است که آنها بر این اعتقادند، امام به قتل او راضی بود. یاران ما بر این باور نیستند که امام از کردار

عثمان در غضب نبود، بلکه می‌گویند او گرچه از افعال عثمان کراهت داشت و آنها را نمی‌پسندید، اما افزون بر اینکه به قتل او راضی نبود، در کشتن او نیز شرکت نداشت...» (همان، ج ۶، ص ۱۷۱).

شارح در موضعی دیگر، ذیل خطبه یکم چنین آورده: «ممکن است در قسمتی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ» گفته شود که این گفتار به وقوع معصیت از سوی حضرت آدم علیه السلام تصریح دارد. در پاسخ می‌توان گفت: یاران ما در اطلاق معصیت به او منعی نمی‌بینند و معتقدند که عمل او گناه صغیره بوده و در نزد ایشان، انجام گناهان صغیره بر انبیا جایز است، ولی امامیه بر آنند که نهی، نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی؛ چراکه ایشان گناه و معصیت و نیز اشتباه (نه کبیره و نه صغیره) را بر انبیا جایز نمی‌دانند، در صورتی که این عبارات [حضرت امیر علیه السلام] خلاف گفتار آنها را شهادت می‌دهد» (همان، ج ۱، ص ۱۰۳).

#### ۵-۵-۳. نمونه‌هایی از تعصب شارح بر مبنای عدالت صحابه:

۵-۵-۳. تعصب نسبت به صحابه: یکی از مبانی فقه الحدیثی و حتی اعتقادی اهل سنت، بحث عدالت صحابه است که بر همین اساس، هیچ خطایی را نمی‌توان به صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد. بر اساس همین مبنا، شارح معتزلی با روایاتی که حتی بوی طعن بر صحابه را می‌دهد برخورد نموده، به توجیه و تأویل آنها می‌پردازد. برای نمونه، وی درباره گریستن حضرت زهرا علیها السلام در فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «شیعیان روایت می‌کنند که گروهی از اصحاب گریستن طولانی فاطمه علیها السلام را ناپسند شمردند و او را از آن نهی کردند و فرمان دادند از کنار مسجد به گوشه‌ای از گوشه‌های مدینه رود، و من این را بعید می‌دانم و در حدیث کم و بیشی و تحریف و تغییر وارد می‌شود و من در مورد سران مهاجران چیزی جز خیر نمی‌گویم» (همان، ج ۱۳، ص ۴۳).

شارح معتزلی همچون اهل سنت با پایبندی به قاعده «اجتهد فأخطأ»، عملکرد



صحابه به‌ویژه ابوبکر و عمر و عثمان را بنا بر این قاعده توجیه می‌کند (برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۲۱۰ و به طور کلی می‌توان نگارش جلد هفدهم در نقد و رد طعون وارد به ابوبکر، جلد دوازدهم در رد طعن‌های وارده به عمر و جلد سوم را که رد مطاعن عثمان است برخاسته از اعتقاد و تعصب وی بنا بر قواعد "عدالت صحابه و اجتهاد فأخطأ" دانست). اما از سوی دیگر، نسبت به صحابه‌ای مانند ولید بن عقبه تنفیری ویژه ابراز داشته و او را فردی نجس، فاسق و شارب خمر لقب می‌دهد و هیچ توجیهی درباره عملکردهای او را نمی‌پذیرد (همان، ج ۱۷، ص ۲۴۲).

وی همچنین درباره به آتش کشیدن بیت حضرت زهرا علیها السلام در مناقشه با سید مرتضی چنین می‌گوید: «آنچه در مورد هجوم به خانه فاطمه و جمع کردن هیزم برای آتش زدن آن نقل کرده است، خبر واحدی است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ نه تنها نمی‌توان چنین کاری را به صحابه نسبت داد، بلکه نسبت آن در حق هر مسلمانی که ظاهراً عادل باشد نیز دشوار است» (همان، ج ۲۰، ص ۳۴). این در حالی است که خود شارح روایتی از ابوبکر از صحاح نقل کرده که وی بر سه چیز تأسف خورده و گفته: «ای کاش انجام نمی‌دادم... و ای کاش در خانه فاطمه را آتش نمی‌زدم یا نمی‌گشودم» (همان، ج ۲، ص ۴۶-۴۷ و عباراتی هم‌مضمون: ج ۵، ص ۵۰؛ ج ۱۷، ص ۱۶۴؛ ج ۲۰، ص ۲۴).

یا در موضعی دیگر می‌نویسد: «در نظر من صحیح آن است که فاطمه در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین و از آن دو دلگیر بود در گذشت و وصیت فرمود که آن دو بر جنازه‌اش نماز نگزارند، و این در نظر یاران معتزلی ما از کارهای قابل آمرزش است... بنابراین، جایز نیست که از حسن نیت آنان در آنچه اتفاق افتاده است! عدول کرد و خداوند عهده‌دار آمرزش و عفو است، این موضوع، اگر هم ثابت شود، خطایی است که گناه کبیره نیست، بلکه از باب گناهان صغیره است که اقتضای تبری از آن دو و زوال دوستی را ندارد» (همان، ج ۶، ص ۵۰). نیز در جایی دیگر چنین می‌گوید: «من

همان‌طور که قاضی القضاة معتقد است، بر این باور نیستم که فاطمه علیها السلام در حالی که از آنها راضی بود درگذشت، بلکه معتقدم فاطمه علیها السلام درحالی که از آنها ناخشنود و ناراضی بود، صورت خویش از آنها می‌گرداند و از دنیا رفت، حال آنکه از ابوبکر در غضب بود...» (همان، ج ۱۶، ص ۲۵۳).

به هر ترتیب، ابن ابی‌الحدید چنین اشتباهی از سوی ابوبکر را امری جزئی و قابل بخشش تصور می‌کند و باز این در حالی است که وی روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: «هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است»، در چندین موضع نقل کرده و آن را صحیح دانسته است (همان، ج ۴، ص ۶۴؛ ج ۹، ص ۱۹۳؛ ج ۱۶، ص ۲۷۳، ۲۷۸ و...). بر طبق این توجیهاات و مغالطات، باید گناه هر کسی را که رسول خدا و در پی آن، خدا را آزرده است، گناه صغیره محسوب کرد و بخشودنی! پرواضح است که این توجیهاات و مغالطات غلط وی را باید ناشی از تعصب او دانست و هیچ گریزی از آن نیست.

**۲-۵-۵-۳. تعصب نسبت به عایشه، طلحه و زبیر: شارح علاوه بر خلفای ثلاثه، نسبت به عایشه، طلحه و زبیر نیز با تعصب ویزه‌ای رفتار می‌کند و با نقل حادثه جنگ جمل، بنا بر قول یاران معتزلی خویش، برای ایشان هیچ گناهی متصور نمی‌شود. اعتقاد وی چنین است که عایشه، طلحه و زبیر از عمل خویش در به راه انداختن جنگ جمل پشیمان شده و روایات توبه‌ای ایشان به تواتر رسیده (همان، ج ۱۴، ص ۲۴) و از این‌رو، ایشان اهل بهشت محسوب می‌شوند. وی می‌گوید: «اما در مورد عایشه و طلحه و زبیر عقیده ما این است که آنان نخست خطا کردند، ولی پس از آن توبه کردند و آنان از اهل بهشت‌اند و علی علیه السلام هم پس از جنگ جمل درباره ایشان گواهی به بهشتی بودن داده است (همان، ج ۲۰، ص ۳۴) و نیز برای مطالعه بیشتر در زمینه توجیهاات شارح مبنی بر توبه عایشه، طلحه و زبیر رک به: ج ۶، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ ج ۹، صص ۱۶۲، ۱۹۱، ۲۰۰ و ۳۲۲-۳۲۳؛ ج ۱۱، ص ۱۲۲؛ ج ۱۴، ص ۲۳-۲۴؛ ج ۱۷، ص ۲۵۴. جالب اینجاست که تواتر توبه**

ایشان تنها در نزد او ثابت شده، و دلیل آن را بسیار گریستن عایشه پس از جنگ جمل می‌داند، آن هم گریستن به خاطر پشیمانی از کرده خود؛ ولی می‌توان به او گفت که چه بسا گریه وی به خاطر فقدان عزیزان خود یعنی طلحه، زبیر و... در جنگ نباشد! به علاوه که اگر از کرده خویش با علی علیه السلام پشیمان شده بود، چرا دستور به تیراندازی به پیکر مبارک امام حسن علیه السلام داد؟ در حالی که مداومت توبه شرط ماندگاری آن است و عایشه آن را رعایت نکرده است. در مورد طلحه نیز خود شارح می‌گوید که مروان از سپاه خود طلحه، در حالی که با سپاه امام مشغول جنگ بود، تیری روانه او کرد که درجا کشته شد (همان، ج ۹، ص ۳۶: «و قال مروان بن الحکم یوم الجمل: و الله لا أترک ثأری و أنا أراه و لأقتلن طلحة بعثمان فإنه قتله ثم رماه بسهم فأصاب مأبضه فنزف الدم حتی مات»)، بنابراین، در آن لحظه‌ای که تیر مروان به طلحه اصابت کرد و وی به حال جنگ بود، کدام مورخی توبه وی را نقل کرده است؟! در حال جنگ با علی و توبه به همان زمان؟! زبیر نیز، که از سپاه خود در میان معرکه جمل جدا شد، در صورتی توبه‌اش محقق می‌شود که به سمت امام رفته باشد نه اینکه هر دو سپاه را رها سازد. به علاوه، او می‌توانست به جای فرار، از پیش‌روی جنگ و خون‌ریزی پیش‌گیری کند. بنابراین، زبیر نیز شرایط توبه را رعایت نکرده و نمی‌توان برای او فلسفه‌بافی غلط به راه انداخت.

افزون بر این مطلب، شارح خود مدعی شده که امام آن دو را نفرین کرد، و نفرین امام مستجاب شد، ولی در توجیه آن می‌گوید که استجابت نفرین در دنیا، بدسرانجامی طلحه و زبیر در دنیاست نه آخرت (همان، ج ۹، ص ۳۹). چنان‌که مشخص است، توجیهات و مغالطات شارح همه بر اساس تعصب است. از سوی دیگر، خود شارح در شرح خطبه ۳۳ می‌گوید: «سپس امام می‌فرماید: لقد قاتلت قریشا کافرین و لأقاتلنهم مفتونین.» "خروج‌کننده بر امام فاسق است و این کلام بر عقیده یاران ما صحه می‌گذارد که معتقدند اصحاب صفین و جمل [سپاه معاویه و سپاه طلحه و زبیر]

فاسق محسوب می‌شوند، نه کافر، برخلاف عقیده امامیه که معتقدند تمامی آنها در زمره کافراند» (همان، ج ۲، ص ۱۸۷). وی در مقدمه شرح نیز می‌نویسد: «خلاصه مطلب آنکه اصحاب ما برای هر فاسق و تبهکاری، که در فسق خود بمیرد، حکم بر آتش و دوزخی بودن او می‌کنند و تردید نیست که آن کس که بر امام حق ستم و خروج می‌کند، چه شبهه‌ای در آن مورد داشته یا نداشته باشد، فاسق است، و این موضوع را آنان تنها در مورد کسانی که بر علی علیه السلام خروج کرده‌اند نمی‌دانند، بلکه هر گروهی از مسلمانان که بر امام عادل دیگری غیر از علی علیه السلام هم خروج کرده باشند در حکم همان‌ها هستند که بر علی علیه السلام خروج کرده‌اند» (همان، ج ۱، ص ۹). وی افرادی را که بر امام خود خروج کرده‌اند یاغی و فاسق می‌خواند که کشتنشان جایز است و بی‌شک، این حکم درباره طلحه و زبیر و عایشه نیز جاری است. شارح چنین انتظار دارد که دیگران بنا بر توجیحات وی، اخباری را که به زعم خود حاکی از توبه ایشان است بپذیرند، غافل از اینکه توبه‌ای که وی مدعی شده در هیچ کتاب تاریخی و روایی معتبری نقل نشده و وی تنها ادعا می‌کند که توبه این سه نفر در نزد یاران معتزلی ما ثابت شده است، اما اینکه در چه کتابی، مشخص نکرده است. ابن ابی‌الحدید حتی کارهای پس از جنگ از سوی عایشه را نیز توجیه می‌کند. وی در ترجمه امام حسن علیه السلام سخن یحیی بن حسن در کتاب ابوالفرج اصفهانی را نقل می‌کند: «در آن روز عایشه سوار بر استری شد و بنی امیه مروان بن حکم و دیگر وابستگان خود را برای جنگ کردن فراخواندند و منظور از سخن کسی که گفته است "روزی بر استر و روزی بر شتر نر" همین موضوع است.» و سپس در توجیه این سخن گفته: «در روایت یحیی بن حسن چیزی نیست که بتوان بر عایشه اعتراض کرد؛ زیرا او نگفته است عایشه مردم را به جنگ فراخوانده است، بلکه گفته است بنی امیه چنین کرده‌اند و جایز است که بگوئیم عایشه برای آرام ساختن فتنه سوار بر استر شده است، خاصه که

روایت شده است چون حسن - علیه‌السلام - از او برای دفن خویش اجازه گرفت، موافقت کرد و در این صورت، این داستان از مناقب عایشه شمرده می‌شود» (همان، ج ۱۶، ص ۵۰-۵۱). دست و پا زدن ابن ابی‌الحدید برای توجیه عملکرد عایشه در وقایع مختلف، نشان از تعصب بیش از حد نسبت به عایشه، اعتقاد و مذهب و نیز شیوخ معتزلی خود دارد. اینها همه تناقض‌گویی‌های شارح در رساندن تعصب خویش به مقصد و مقصود است.

### ۳-۶. تساهل در برخی نقل‌های روایی

یکی از اشکالات شرح ابن ابی‌الحدید، نقل هرگونه روایتی توسط شارح است. هرچند وی برای نقد روایت از ابزارها و ملاک‌هایی بهره برده است، اما نادیده انگاشتن برخی روایات و نقل بدون نقد آنها سبب می‌شود مخاطب دید محدودی به مؤلف پیدا کند که این خود، ناشی از عدم داشتن تفکر و اندیشه‌ای واحد در نقل برخی روایات است. برای مثال، هنگامی که جریان مثله شدن حضرت حمزه توسط وحشی، غلام هند، را نقل می‌کند، این را نیز مطرح می‌نماید که پس از این ماجرا پیامبر ﷺ اندوهگین شده و فرمودند: «اگر بر قریش پیروز شوم، سی تن از ایشان را مثله خواهم نمود». از این رو، خداوند این آیه را نازل فرمود: "وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ" (نحل: ۱۲۶) که پیامبر فرمود: "بلکه صبر می‌کنیم" از همین روی، هیچ کسی از قریش را مثله نکرد» (همان، ج ۱۵، ص ۱۷). حال سؤال این است: شارحی که ذیل هر روایت قابل نقد و بررسی، تحلیلی از جانب خود ارائه می‌دهد، چرا در این مورد سکوت اختیار کرده است؟! این امر از شارح ریزبین و تیزبین نقاد، به دور است. این در حالی است که وی در مورد ابوبکر معتقد است که او هیچ‌گاه، نه در زمان پیامبر و نه در جاهلیت و نه در ایام خلافت خویش، هیچ انسانی را مورد ضرب و شتم قرار نداد و حتی موی کسی را نکشید و این نکته را نه شیعه و نه غیر شیعه

نقل نکرده‌اند (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۱). حال باید پرسید: چگونه است که در مورد پیامبر - که به عصمت او باور دارد - مثله کردن را روا دانسته، اما برای ابوبکر که صحابه‌ای بیش نیست، چنین سیره‌ای از او را برشمرده است؟!

در موردی دیگر، این روایت را از زبان امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله مرد عرب صحرانیشینی پیش ابوبکر آمد و به او گفت: مرا اندرزی بده. گفت: بر دو نفر هم هرگز امیری مکن. آن اعرابی به ربذه برگشت و چون خبر رحلت پیامبر به او رسید، پرسید: چه کسی عهده‌دار حکومت بر مردم شده است؟ گفتند: ابوبکر. آن مرد به مدینه آمد و به ابوبکر گفت: مگر به من فرمان ندادی که هرگز بر دو تن هم حکومت نکنم؟ گفت: آری. گفت: پس تو را چه می‌شود؟ ابوبکر گفت: برای حکومت هیچ‌کس را سزاوارتر از خود ندیدم. گوید: ابوجعفر باقر دست‌های خود را بالا برد و پایین آورد و فرمود: راست گفت، راست گفت!» (همان، ج ۶، ص ۴۱) صرف نقل این روایت توسط شارح و عدم ارائه تحلیل برای آن، باعث می‌شود مخاطب چنین درک کند که مؤلف کتاب چنین روایتی را پذیرفته است و حال آنکه این پرسش به ذهن می‌آید که چگونه است وی با عدم ارائه تحلیل، این روایت را به شکل ضمنی می‌پذیرد، اما این پذیرش با گفته‌های او در جای جای شرح سازگار نیست؟! به ویژه سخن وی در مقدمه، که امام را افضل و دیگران را مفضول دانسته و کسی افضل خوانده می‌شود که اهلیت امری را بیشتر از دیگران داشته باشد، در صورتی که ابوبکر طبق این روایت گفته است: کسی را نسبت به این امر شایسته‌تر از خود ندیدم. با توجه به سیره و روش نقادی شارح، سکوت شارح در مقابل این روایت جایز نیست و چاره‌ای نیست که آن را به پای تساهل داشتن وی در نقل روایت گذاشت.

از دیگر سهل‌انگاری‌های ابن ابی‌الحدید نقل این روایت است که پیامبر در اواخر عمر شریف خویش با ایراد خطبه‌ای از مردم خواست تا هر که از ایشان طلبکار است بیاید و طلب خود را بگیرد. پس از ایراد این خطبه، کار به جایی رسید که مردم

شروع به اعتراف نسبت به گناهان خویش در نزد پیامبر کردند؛ یکی اقرار به زنا، دیگری دروغ، نفاق و سخن‌چینی و... تا جایی که عمر بن خطاب به یکی از آنها گفت: ای مرد خود را رسوا کردی! و پیامبر در این حال فرمود: ای پسر خطاب! رسوایی این جهانی آسان‌تر از رسوایی آن جهانی است» (همان، ج ۱۳، ص ۲۸-۲۹). شارح معتزلی بدون هیچ نقدی از کنار این روایت می‌گذرد، در حالی که باید گفت: این روایت با سیره جاریه پیامبر گرامی اسلام ناسازگار است؛ چراکه ایشان پوشیده نگه‌داشتن گناهان انجام‌شده را توصیه می‌فرمود و نه اینکه پیشاپیش مردمان از گناهکاران اعتراف‌گیری نماید.

در موضعی دیگر، شارح ذیل ترجمه امام حسن علیه السلام می‌گوید: «مدائنی می‌گوید: [امام حسن علیه السلام] دختر مردی را خواستگاری فرمود. آن مرد گفت: با آنکه می‌دانم تنگدست و بسیار طلاق‌دهنده زن‌ها و سختگیر و دلتنگ هستی، به تو دختر می‌دهم، که از همه مردم والا گهرتری و پدر و نیای تو از همگان برترند.» وی در تحلیل این روایت می‌نویسد: «سخن مرد در مورد تنگدستی و مطلقیت حسن بن علی علیه السلام صحیح است، اما در مورد سختگیری و دلتنگی درست نیست؛ چراکه حسن علیه السلام از همه مردم خوش‌خوتر و سینه‌گشاده‌تر بود» (همان، ج ۱۶، ص ۲۱-۲۲). و در ادامه، از قول مدائنی نقل می‌کند که شمار زنان حسن بن علی علیه السلام هفتاد زن بوده است (همان، ج ۱۶، ص ۲۲). در تساهل شارح نسبت به نقل چنین روایتی باید گفت: چگونه است ابن ابی‌الحدید جعل روایت توسط بنی‌امیه به‌ویژه معاویه بر ضد امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را باور دارد، اما در باور خود این را ننگ‌جانیده که بر فرض صحت نقل مدائنی، دلیل بسیار طلاق‌دادن امام چه بوده؟! از طرفی، چگونه است که امام خوش‌خوتر و سینه‌گشاده‌تر است، اما در امر طلاق‌دهی زنان، راحت و بی‌دغدغه و بی‌چون و چراست؟ این دو هرگز قابل جمع نیستند. علاوه بر اینکه درباره روایات مدائنی در شرح باید دقت بیشتری داشت. شارح بسیار از این مورخ نقل کرده است؛ در گفته‌ها و منقولات

تاریخی وی باید کمی با دقت و تأمل نگریست؛ چه برخی موارد منقول از او - چنان که گذشت - با اصول شیعی و اسلامی سازش ندارد. در مورد روایات مطلق بودن امام حسن علیه السلام نیز یکی از افرادی که به این بحث بیشتر پرداخته مدائنی است. استاد هاشم معروف در ردّ این تهمت ناجوانمردانه و روشن کردن سرچشمه نقل چنین روایاتی می‌نویسد: «و اما روایت هفتاد و نود و از این قبیل روایاتی که او را زن باره توصیف می‌کنند و اینکه پدرش می‌گفت: به فرزندم حسن زن ندهید که او زن باره است؛ این روایات آنچنان که از اسنادشان برمی‌آید، منبعی جز مدائنی و امثال دروغگوی او ندارد. مدائنی و واقدی و دیگر مورّخان پیشین، تاریخ را در سایه حکومت‌هایی نوشته‌اند که با اهل بیت علیهم السلام سر دشمنی داشتند، و از هر وسیله‌ای برای خدشه‌دار کردن واقعیت‌های آنها و ضربه زدن به ایشان فروگذار نمی‌کردند. حکام دولت عباسی نیز در تعصّب و پلیدی نیت، دست کمی از اسلاف اموی خود نداشتند. عباسی‌ها در جعل احادیث علیه «علویان» با امویان همدست بودند، به‌ویژه نسبت به حسنی‌ها کینه خاصی می‌ورزیدند؛ چون بیشتر آنهایی که علیه ستم ایشان سر به شورش برمی‌داشتند؛ از فرزندان و نوادگان امام حسن - علیه السلام - بودند» (حسنی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۰۲).

در پایان این گفتار ذکر این نکته ضروری است که ابن ابی‌الحدید در تشکیل معجم موضوعی روایات و تشکیل خانواده احادیث، ذیل شرح کلام امام - که پیش‌تر از آن سخن رفت - صرفاً به نقل روایات به شکل موضوعی اکتفا می‌نماید و در این باره در اغلب موارد بدون ذکر منبع و سند، به نقل مجموعه‌ای از احادیث اقدام کرده و به نقد آنها نمی‌پردازد که این روش با رویکرد نقدی وی در تضاد است. البته می‌توان گفت که وی همچون بسیاری از محدثان نسبت به احادیث اخلاقی رویکردی تساهلی یا تسامحی دارد، و قاعده «تسامح در ادله سنن» از سوی شارح در مورد «معجم روایات موضوعی روایات» به کار رفته است.



### ۷-۳. کم‌رنگ بودن بحث سندی در روایات

بی‌شک، سند کامل یک روایت یا سخن منقول از شخصیتی، می‌تواند در میزان پذیرش آن تأثیر دوچندانی بگذارد، ولی به نظر می‌آید ابن ابی‌الحدید بنا به سیره قدما، در نقل اسناد سستی به خرج داده و سندهای اقوال و روایات را به شکل کامل بیان نکرده است. وی گاه اخباری را به شکل مرسل از کتاب‌های تاریخی و روایی نقل می‌کند: «و ذکر أبو العباس و ذکر غیره أيضا أن امیر المؤمنین علیه السلام لما وجه إلیهم عبد الله بن عباس لیناظرهم...» (ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۲) یا: «قال ابن دیزیل فحدثهم... و قال غیره: بل حدثهم...» (همان، ج ۲، ص ۲۶۹) یا «قال الواقدی: ... و غیر الواقدی یقول: ...» (همان، ج ۱۷، ص ۱۸۲) و نیز: «و قد رأیت فی غیر کتاب المسعودی» (همان، ج ۲۰، ص ۱۴۵) و همچنین: «فی بعض الكتب القديمة أن الله تعالى لما بعث موسى و هارون علیهم السلام إلی فرعون...» (همان، ج ۱۹، ص ۲۹۶) و همچنین درباره اختلاف روات در الفاظ جملات منقولات متفاوت را نقل کرده، اما بیان نداشته از کدام نسخه یا کتاب نقل می‌کند. مثلاً: «و قد اختلف الرواة فی هذه اللفظة فکثیر من الناس رواها أقیلونی فلست بخیرکم و من الناس من أنکر هذه اللفظة و لم یروها و إنما روی قوله ولیتکم و لست بخیرکم و احتج بذلك من لم یشرط الأفضلیة فی الإمامة و من رواها اعتذر لأبی بکر فقال إنما قال أقیلونی...» (همان، ج ۱، ص ۱۶۹ و نیز: ج ۱، ص ۳۱۷؛ همان، ج ۲، ص ۲۶۲؛ نیز، ج ۶، ص ۲۳۲؛ ج ۱۱، صص ۹ و ۲۱۵ و...).

این‌گونه تعبیرهای مجهول در مورد گویندگان یک روایت، گاه سبب می‌شود اعتباری که به یک روایت داده می‌شود کم شده و چه بسا بدون اعتبار تلقی شود. البته ذکر این نکته ضروری است که ابن ابی‌الحدید در برخی مواضع اسنادورزی دقیقی دارد، بخصوص وقتی که از کتب معتبر در نزد خود روایاتی نقل می‌کند به نقل اسناد آن کتاب نیز مقید است. برای مثال، از کتاب ابوبکر جوهری آورده: «قال أبوبکر: و حدثنی یعقوب بن شیبة عن أحمد بن أيوب عن إبراهيم بن سعد عن ابن

إسحاق عن الزهري عن عبد الله بن عباس قال...» (همان، ج ۲، ص ۵۱). اوج اسنادورزی وی در بخش بیان «منحرفان از علی (ع)» است که برای تک‌تک منحرفان، سلسله سند ذکر می‌کند، هرچند که برخی از آنها با «رُوی» آمده است (همان، ج ۴، ص ۷۴-۱۱۰). از دیگر مواضع، توجه زیاد وی به منابع و اسناد روایات است. در خطبه ۱۵۴ هنگامی که ۲۱ فضیلت از فضایل امیرالمؤمنین (ع) را بنا بر روایات برمی‌شمارد، منبع تمامی روایات را پس از نقل هر روایت منبع آن را نقل می‌کند (همان، ج ۹، ص ۱۶۶-۱۷۴). اما در مجموع عدم ذکر اسناد در روایات، به ویژه روایاتی که به شکل معجمی یا موضوعی آورده، در شرح وی بسیار مشهود است و این نیز نشان‌دهنده تساهل وی نسبت به سندآوری روایات است. گفتنی است ابن ابی‌الحدید به ذکر سند خطبه‌ها، نامه‌ها یا کلمات قصار امام نپرداخته و توجیهی که می‌توان در این باره متذکر شد این است که او حتی کلیت نهج را بنا بر سبک سخنان امام و تحلیل محتوا معتبر می‌شمارد و جز در موارد خاص به سند نمی‌پردازد (مهدوی راد و رفعت، پاییز و زمستان ۱۳۹۰). اما درباره روایات دیگر، توجیه خاصی جز تساهل و یا حتی تعصب (به ویژه در جلد دوازدهم رد طعن به عمر یا جلد هفدهم نقد و رد طعون به ابوبکر و...) در نقل نمی‌توان یافت.

### ۸-۳. عدم بررسی روایات متعارض یا دارای مشکل

ابن ابی‌الحدید به هنگام نقل برخی روایات متعارض، سکوت اختیار نموده و درباره وجه جمع میان آنها و یا رفع تعارضشان سخنی به میان نمی‌آورد. برای نمونه، وی درباره اینکه معاویه فرزند کیست، اقوال مختلفی را ذکر کرده و پس از کنکاش فراوان هیچ نتیجه‌ای درباره نسب او به دست نمی‌دهد (همان، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷). همچنین در مورد شخصیت ابن جرموز، قاتل زبیر، اقوال مختلف و ضد و نقیضی نقل کرده که باز گزارشی تحلیلی و نقدی از آن ارائه نداده است (همان، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸).

وی در بخشی که جنگ بدر را به تصویر می‌کشد، در مورد کیفیت نزول فرشتگان در روز بدر و چگونگی جنگ با مشرکان روایات را به دو دسته تقسیم نموده، می‌گوید: «مسلمانان در این مورد اختلاف نظر دارند. جمهور ایشان می‌گویند: فرشتگان به صورت حقیقی فرود آمده‌اند، همان‌گونه که - مثلاً - جاننداری یا سنگی از بالا به پایین فرود می‌آید. گروهی از ارباب معنی در این مورد سخن دیگر گفته‌اند. دسته اول هم با یکدیگر در موردی اختلاف دارند و آن شرکت فرشتگان در جنگ است که برخی می‌گویند: فرود آمدند و جنگ کردند و برخی می‌گویند: فرود آمدند، ولی جنگ نکردند. و هر دسته در تأیید سخن خود روایاتی نقل می‌کنند...» (همان، ج ۱۴، ص ۱۵۷-۱۶۴). در پایان این باب، رأی شارح مشخص نیست. نقل بی نقد روایات اختلافی و متعارض در شرح به‌وفور قابل مشاهده است، وی در مواردی در مقابل روایات متعارض دچار سردرگمی و تحیر شده و در نتیجه، نظر خود را ابراز نمی‌کند که این نکته بیشتر در مورد مسائل کلامی مشهود است؛ همچون ایمان ابوطالب (ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۸۲). تردید شارح در کفر یا ایمان وی، سبب توقف او در این امر شده؛ اما نکته مهم آنکه روایاتی که وی برای اسلام او آورده قوی‌تر و بیشتر از روایات کفر ابوطالب است، اما دلیل نپذیرفتن از سوی شارح سؤالی است بی‌جواب!

### نتیجه

شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی از مشهورترین شروح نهج‌البلاغه به شمار می‌رود که شارح آن گرچه مرام و مسلک معتزلی سنی دارد، اما همّت خود را بر آن واداشته تا کلام امیرمؤمنان به نحو احسن شرح و تفسیر شود. ابن ابی‌الحدید در شرح کلام امام به روش‌هایی دست یازیده تا شرح کلام در جایگاه خویش، خوش نشیند و

چنین امری به دلیل فقه الحدیث صحیح شارح آن است. اما وی همچون دیگر شارحان نهج‌البلاغه اشتباهاتی در شرح کلام امام مرتکب شده که شارحان بزرگی مانند میرزا حبیب‌الله خویی و علامه شوشتری در شروح خود بر نهج از آن یاد کرده‌اند. البته بیشترین نقد، مربوط به استطرادات بیش از حد ابن‌ابی‌الحدید در نقل و شرح مطالب و نیز برخوردهای شخصی و فرقه‌گرایانه وی با کلام امام است که با تأثیرپذیری او از اعتقاد کلامی خود سبب شده تا در موارد بی‌شمار، کلام امام را - با تعصب و رویکرد عنادی خود به شیعه - به نفع مذهب خویش (معتزله) شرح و تفسیر کند. توجیهات و تأویلات ناصواب، قیاس و مغالطات ناصحیح، عدم توجه به روایات شیعی در مناقشات کلامی، ابطال اعتقاد شیعه توسط کلام امام، از جمله ابزاری است که وی در شرح عنادگونه خویش به کار گرفته است، و این موارد از آسیب‌های جدی به شرح نهج ابن‌ابی‌الحدید است. آسیب‌های دیگری مانند عدم شرح برخی گفتارها، عدم ترتیب و تبویب و چینش صحیح، استناددهی نادرست و ... به شرح ابن‌ابی‌الحدید وارد است که در این پژوهش از آنها سخن رفت.

## منابع

۱. ابن ابی‌الحدید المعتزلی، عزالدین ابی حامد عبدالحمید بن هبة‌الله؛ شرح نهج‌البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۳۷۸ق.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد ابن ابی‌بکر؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۳۹۷ق.
۳. ابن کثیر دمشقی؛ البداية و النهاية؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۴. آصف فکرت، محمد؛ دائرة المعارف الإسلامية الكبرى؛ تحقیق کاظم موسوی بجنوردی؛ ایران: مرکز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى، ۱۴۱۶ق.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ انساب الأشراف؛ تحقیق محمد حمیدالله؛ مصر: دارالمعارف، ۱۹۵۹م.
۶. جعفری، محمد مهدی؛ «بهج الصبغة و امتیازات آن بر دیگر شروح»؛ آینه پژوهش، ش ۳۳.
۷. جمعه عاملی، حسین؛ شروح نهج‌البلاغه؛ بیروت: مطبعة الفکر، ۱۴۰۳ق.
۸. حسنی، هاشم معروف؛ سيرة الائمة الاثني عشر (زندگی دوازده امام)؛ ترجمه محمد مقدس؛ ج ۴؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
۹. حسینی خطیب، سید عبدالزهراء؛ مصادر نهج‌البلاغه و أسانیده؛ ط. الرابعة، بیروت: دارالزهراء، ۱۴۰۲ق.
۱۰. خوبی، میرزا حبیب‌الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه؛ تصحیح سید ابراهیم میانجی؛ ط. الرابعة، تهران: مکتبة الاسلامیة، ۱۳۵۸ش.
۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ چشمه خورشید (آشنایی با نهج‌البلاغه)؛ ج ۲، تهران: دریا، ۱۳۸۲ش.
۱۲. رضی، محمد بن الحسین؛ نهج‌البلاغه؛ تحقیق د. صبحی الصالح؛ قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷ق.
۱۳. \_\_\_\_\_؛ ترجمه سید جعفر شهیدی؛ ج ۲۸، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ش.
۱۴. رفعت، محسن؛ روش‌شناسی شرح منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه؛ تأییدیه مجله علوم حدیث، در دست چاپ.

۱۵. شوشتری، محمدتقی؛ **بهبج الصباغة فی شرح نهج البلاغة**؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
۱۶. کتبی، محمد بن شاکر؛ **فوات الوفيات و الذیل علیها**؛ تحقیق احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، [بی تا].
۱۷. مرتضی‌العاملی، جعفر؛ **دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام**؛ ط. الثالثه، بیروت: مرکز الجواد، ۱۴۱۴ق.
۱۸. مسعودی، عبدالهادی؛ **روش فهم حدیث**؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۴ش.
۱۹. منزوی، محمد محسن (آقا بزرگ الطهرانی)؛ **الذریعة الی تصانیف الشیعة**؛ ط. الثانية، بیروت: دارالاضواء، [بی تا].
۲۰. مهدوی راد، محمدعلی و محسن رفعت؛ «بررسی روش‌های ابن ابی‌الحدید در فهم متن نهج‌البلاغه»؛ **دو فصلنامه علمی - پژوهشی حدیث پژوهی**، ش ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۲۱. یوسفی غروی، محمدهادی؛ **موسوعة التاريخ الاسلامی**؛ قم: مجمع الفکر الاسلامی، [بی تا].